أمراض القلوب وشفائها

قلبهای بیمار و مداوای آنها

تأليف:
شيخ الاسلام ابن تيمية
(رحمه‌الله)

تقديم وتحقيق:
دكتر محمد زينهم محمد عزب

ترجمه:
على صارمى



قلبهای بیمار

و

مداوای آنها

تألیف: شیخ‌الاسلام ابن تیمیه

تحقیق و تقدیم: محمد زینهم محمد عزب

ترجمه: علی صارمی

ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم ، ٦٦١-٧٢٨ هق
قلبهای بیمار و مداوای آنها / تألیف شیخ الإسلام إبن تیمیه ؛
تحقیق و تقدیم: محمد زینهم محمد عزب ؛ ترجمه علی صارمی .- زاهدان : حرمین ، ١٣٨٣ .
١٥٣ ص
ISBN ٩٦٤ – ٨٢٤٤ – ١١ – ١
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .
عنوان اصلی: امراض القلوب وشفائها.
١. قرآن— اخلاق. ٢. اخلاق اسلامی. الف. صارمی، علی،
١٣٥٦- ، مترجم. ب. عنوان.
٨٠٤١ الف ٢ الف /١٠٣/٣/ BP ٢٩٧/١٥٩
١٣٨٣
کتابخانه ملی ایران ٢١٨- ٨٣ م

شناسنامه کتاب

- نام کتاب: قلبهای بیمار
- مؤلف: شیخ‌الاسلام ابن تیمیه
- مترجم: علی صارمی
- ناشر: انتشارات حرمین
- سال و نوبت چاپ: بهار ١٣٨٤- اول
- تیراژ: ٣٠٠٠
- قیمت: ٧٠٠ تومان
- شابک: ١ - ١١ - ٨٢٤٤ - ٩٦٤
- مرکز پخش: زاهدان - خیابان خیام، انتشارات حرمین، ☎: ٢٤٣١٢١٠

فهرست مطالب

تقدیم به مادر عزیزم:

مادری که تمام تلاش و کوشش اش این است تا فرزندانش را درست تربیت کند، و آنها را به عنوان افرادی سالم، تحویل جامعه دهد، مادری که تمام عمرش را با صبر وتوکل، برای حفاظت پایه های خانواده‌اش، وقف کرده است.

مقدمهٔ مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

إن الحمدلله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسیئات أعمالنا، من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له وأشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شریک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، أما بعد:

فإن أصدق الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم وشرالأمور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار.

انسان از همان روزی که پا به عرصهٔ وجود گذاشت، در پی شناخت خود بوده و هست وخواهد بود. وچون خداوند این نیاز انسان را می دانست، از همان آغاز خلقت، فطرتی در او قرار داد تا بوسیلهٔ آن، به رستگاری برسد. ولی این فطرت نیاز به پرورش و تربیت صحیح داشت از اینرو خداوند ادیان را برای انسانها به ارمغان آورد. چرخه ی

حیات همچنان می گذشت و ادیان و پیامبران الهی علیهم السلام یکی پس از دیگری می آمدند تا کار به جایی رسید که می بایست آخرین پیامبر برای ابلاغ آخرین وکامل ترین دین، ظهور می کرد.همچنین بشریت باید در عبودیت به اوج کمال می‌رسید. و رسیدن به اوج وکمال عبودیت و بندگی، نیاز به قلبی پاک، صاف و صادق داشت که می بایست زمینه ای برای فرود آمدن ایمان در آن باشد. ولی قلبهای آدمیان آن روزگار به دلیل بت پرستی وگم کردن اصل خویش، دچار ظلمت جهل و بی دینی شده و انسانها دچار انحطاط وسرنگونی شدیدی از نظر روحی، روانی واخلاقی شده بودند.

تا آنجا که انسان، فرزند خود را زنده به گور می کرد. فحشا و بی بند و باری به نقطه ی اوج خود، رسیده بود. اشاعهٔ فحشا، افتخار، و پاک دامنی، نهایت حقارت بحساب می رفت. ارزشها ضد ارزش و ضد ارزشها قالب ارزش پیدا کرده بود. ظلمت، جهالت، گمراهی، زشتی، پلیدی، ناجوانمردی، دروغ، خیانت، تجاوز وغیره بعنوان ارزشهایی در جامعهٔ آن روزگار، نمود پیدا کرده بودند و خلاصه،دنیا بسوی انحطاط و پستی می رفت.

در چنین ا وضاع واحوالی، لازم بود تا دینی آسمانی،وکتابی نازل شده و این گمراهی ها را از بین ببرد. طبعاً این کتاب می بایست نسبت به کتابهای دیگر آسمانی، محکم تر، پر محتوا تر و پویاتر باشد.

ناگهان، خداوند از میان همین اقوام جاهل و بدوی، انسانی والامقام و شایسته برگزید. انسانی که بعداً تبدیل به برترین و شایسته ترین مخلوق خدا گردید. انسانی که از هر نظر به کمال رسید. انسانی که برای بشریت از پدر ومادر، دلسوزتر، از دایه نسبت به نوزاد، مهربانتر و ازخود انسان به انسان، نزدیکتر بود و آن کسی جز محمد بن عبدالله ﷺ نبود که به پیامبری برگزیده شد و قرآن بر او نازل گردید. دعوت، شروع شد. اصلاح، تزکیه، تقوی، تربیت، نصیحت، هدایت، نور، جوانمردی، صداقت، پاکی، احترام، نیکی وصدها خصلت نیک دیگر، دوباره معنا پیدا کرد. انسان از انحطاط و گمراهی مطلق، پا به عرصه‌ی حیاتی جدید گذاشت. فطرتها بیدار شد، قلبها رو به پاک شدن حرکت کرد، دلها به همدیگر نزدیکتر شد و تقوی که بزرگترین ثمره ی ایمان است، در قلبها ریشه دوانید و دوباره، چراغ نور وهدایت، شعله ور گردید. انسان دوباره به چرخهٔ حیات واقعی اش بازگشت و به سیر زندگی، ادامه داد.

اما شیطان همیشه با وسوسه هایش در کمین انسان نشسته و در صدد تغییر فطرت انسان و کاشتن تخم کفر و بی دینی در قلبها بود.

مبارزه مستمر انسان با شیطان از سر گرفته شد و این کشمکش و مبارزه، ادامه خواهد داشت.

واز آنجایی که شیطان همیشه، دلها را وسوسه می کند و در صدد گمراه کردن و تغییر دادن آنهاست، مولف محترم این کتاب را به رشته تحریر درآورده و در آن، بیماریهایی را که توسط شیطان در قلب انسان ایجاد می شود معرفی نموده و راه علاج آنها را نیز متذکر شده است. ما هم به نوبه خود آنرا به زبان فارسی برگرداندیم و به خوانندگان عزیز و گرامی تقدیم می نمائیم. امید است که مفید، واقع گردد. در پایان از برادر عزیز مولوی عبدالله ریگی احمدی که این کتاب را بازنگری نمود، کمال تشکر را دارم.

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

علی صارمی

مهاباد / ١٦محرم١٤٢٥ه‍.ق

مقدمهٔ محقق

الحمد لله والصلاة والسلام على أفضل خلق الله سيد العالمين سيدنا محمد ﷺ الصادق الأمين صاحب السيرة العطرة الزكية وبعد:

ما درصدد بیان گوشه‌ای از زندگی عالم و فقیهی از فقهای اسلام هستیم که از تألیفات او در رشته های مختلف علوم دینی از قبیل تفسیر، حدیث و فقه، کتابخانه های بزرگی، شکل گرفته است.

این عالم، کسی جز شیخ الاسلام ابن تیمیه (احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام) نیست که در زمان حکومت ظاهر، به دنیا آمد. در آن هنگام، ظاهر، حکومت مصر وشام را در اختیار داشت و ابن تیمیه دوران کودکی را در سایهٔ حکومت ظاهر بسر برد و زمانی که ظاهر، فوت کرد، ابن تیمیه نوجوان بود. خانواده‌ی ابن تیمیه در منطقه‌ی حران زندگی می‌کردند و به عالم بودن، دینداری و مهارت در عقیده و فقه، معروف و ریاست فقهی منطقه‌ی حران را در دست داشتند. پدر بزرگش هم ازپیشوایان و فقهای آنزمان بشمار می رفت.

علامه شمس الدین ذهبی می‌گوید: «شیخ الاسلام ابن تیمیه به من گفت که شیخ ابن مالك فرمود: خداوند فقه و علوم دینی را برای مجدالدین ا بن تیمیه (جد ابن تیمیه) چنان رام کرده که آهن را برای داود، نرم کرده بود». ابن تیمیه می گوید: پدر بزرگم مجد الدین کمی تند خو و عصبانی مزاج بود. یك بار، تعدادی از علماء از او پیرامون مسئله‌ای سوالی کردند. پدربزرگم به آنها گفت: برای این مسئله، شصت راه وجود دارد. سپس به ترتیب، شروع به ارائه‌ی آنها نمود تا اینکه آنان، خسته شدند و گفتند: بس است. و در عین حال، از هوش وذکاوت منحصر به فرد او، مات ومبهوت شده بودند. سرانجام، وی در سال ٦٥٢ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

از مشهورترین تألیفات وی کتاب «منتقی الاخبار» را می توان نام برد که در این کتاب، احادیث مربوط به ابواب مختلف فقهی را جمع آوری نموده است. و محمد بن علی شوکانی، برآن شرحی به نام «نیل الاوطار» نوشته است. نیل‌الاوطار، کتاب ارزشمندی است که در میدان علم وتدریس از جایگاه بالایی برخوردار است. زیرا ویژگیهای زیادی از قبیل خلاصه‌گویی، شیوایی، ترتیب خوب در ارائه بحث‌ها و عمق و وسعت نظر نویسنده را در خود جمع کرده است.

پدر ابن تیمیه؛ شیخ شهاب الدین عبدالحلیم بن تیمیه، نیز فردی عالم، محدث و از فقهای حنبلی بود . او ازمنطقهٔ حران به دمشق رفت

وبه تدریس در دانشگاه اموی که درآن زمان، مرکز علماء ومدرسان بزرگ بود، مشغول شد. دانشگاه اموی جایی نبود که هر عالم ومدرسی بتواند درآنجا مشغول تدریس گردد. درسهای شیخ شهاب الدین از این نظر نسبت به درسهای دیگران، برتری داشت که ایشان بدون آمادگی قبلی واستفاده ازکتاب، تدریس می کرد. و فقط بر حافظه و محفوظات اش، تکیه می نمود. همچنین ریاست دارالحدیث السکریه را در قصاعین به عهده گرفت و درهمانجا، سکنی گزید و سرانجام، در سال ۶۸۲ هـ. ق از دنیا رفت.

ابن تیمیه در چنین خانواده و فضائی، با تلاش و پشتکار فراوان شروع به درس خواندن نمود. چنانکه مورخان، علما و فقهای معاصر وی در مورد او می گویند: ایشان با وجود اینکه سن وسال کمی داشت، مثل سایر بچه ها، اوقات اش را با بازی وسرگرمی های مختلف، سپری نمی کرد. بلکه بیشتر وقتهایش را با درس خواندن و یادگیری می گذراند. او شناخت خوبی از جامعه، مردم، تمدن و آداب و رسوم آنان داشت. از تألیفاتش، چنین استنباط می‌شود که ایشان از وسعت نظر، تفکر و اندیشۀ خوبی در زندگی فردی و اجتماعی، برخوردار بود. او هرگز راه گوشه نشینی و محوشدن درعلم را انتخاب نکرد. بلکه در میان مردم می زیست.

وی علوم زمان خویش را به ترتیب فراگرفت تا اینکه درعلوم صرف، نحو و بلاغت، به مهارت وتبحر رسید. و در این راستا با نظری عمیق و ذهنی کاوشگر توجه زیادی به خواندن کتاب سیبوبه مبذول داشت. و در کنار علوم دینی به فراگیری کتابت، ریاضی و ورزش نیز پرداخت٠ او در خواندن علوم دینی به فقه، اصول، فرایض، حدیث، عقاید، فرقه شناسی وتفسیر، بسیار اهمیت می داد. و فقه حنبلی را نیز از اجدادش به ارث برده بود. ابن عبدالهادی در مورد او می گوید: تعداد استادانی که ابن تیمیه نزد آنها درس خوانده است به دویست نفر می رسد. وی چندین بار، مسند امام احمد وکتب شش گانهٔ حدیث را نزد اساتید مختلف خواند. ابن تیمیه، علاقه و دلبستگی زیادی به تفسیر داشت تا جایی که می گویند: او بیش از ۱۰۰ کتاب در بحث تفسیر قرآن، مطالعه نمود.

تالیفات ابن تیمیه که از مرز ۱۳۰۰ جلد نیز گذشته اند، به خاطر تعمق زیاد وی در اصول دین، علاقه ی وافرش به تفسیرآیات قرآن، اسلوب علمی در بیان مطالب، توانایی کافی در علم لغت، بلاغت، خطابه و ادب و برخوردار بودن از شجاعت کافی، امتیازات ویژه ای دارند.

یکی از شاگردانش به نام سراج الدین دربارهٔی او می گوید: «زمانی که بر اسب سوار می‌شد، با نهایت دلیری وشجاعت، صفوف دشمن را

می‌شکافت و استوار و مقاوم بر اسب می‌نشست و به خاطر، حمله های پی در پی به دشمن، آنان را شکست می‌داد. در میدان جهاد، به عمق صفوف دشمن، می‌رفت و از مرگ نمی‌ترسد».

سرانجام این کوه شامخ علم و عمل، در بیستم ذی القعده سال۷۲۸ هـ ق و پس از تحمل مصیبتهای زیادی در راه دعوت الی الله از جمله، چندین بار زندانی شدن، چشم از جهان فرو بست ودار فانی را وداع گفت.

او از بزرگان فکر و اندیشه‌ی حنبلی و صاحب مدرسه‌ی تجدید و احیای توحید وابطال عقائد وآداب و رسوم جاهلی و مخالف اسلام، بشمار می رود. کتابچهٔ حاضر، یکی از تألیفات ایشان است که به خوانندگان محترم، ارائه می گردد. به امید اینکه مورد قبول حق، واقع شود.

أسال الله العون والتوفيق فى خدمة العلم والإسلام

د/محمد زينهم عزب

القاهرة ۱۴۱۰ه.ق / ۱۹۸۹م

فصل اول

بیماریهای قلبی و درمان آنها

إن الحمدلله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلامضل له ومن يضلل فلا هادی له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لاشريک له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله و أصحابه و سلم تسليما.

خداوند درمورد منافقین می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [بقره:۱۰]

(دردلهایشان بیماری- حسودی و کینه‌توزی با مومنان- است وخداوند بیماریشان را افزایش می‌دهد)

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ [حج:۵۳]

(این وسوسه های شیطانی ـ وایجاد مشکلات در راه دعوت آسمانی توسط مخالفان برنامه های الهی ـ بدان خاطر است که خداوند می خواهد آنها را باعث آزمایش کسانی قرار دهد که در دلهایشان بیماری نفاق ریشه دوانده است و همچنین آزمون کسانی کند که دلهایشان، سخت است).

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلاَّ قَلِيلاً﴾ [احزاب:۶۰]

(اگر منافقان و بیماردلان وکسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود، دست نکشند تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و برآنان مسلط می‌گردانیم. آنگاه جز مدت اندکی در جوار شهر مدینه نمی‌مانند –بلکه در پرتو شوکت اسلام ازآنجا رانده می‌شوند).

﴿وَلاَ يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلاً﴾ [مدثر:۳۱]

(واهل کتاب ومومنان ـ درباره ی حقانیت این کتاب آسمانی ـ تردید به خود راه ندهند وکسانی که در دلشان بیماری نفاق است وکافران بگویند : خدا از بیان چنین مثالی چه می خواسته است)

﴿قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [يونس:۵۷]

(ای مردمان! از طرف خداوند برای شما اندرزی ـ جهت رهنمود زندگی ـ و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است ـ همچون کفر، نفاق، کینه، ستم و دشمنی ـ آمده است و هدایت و رحمت برای مؤمنان است).

﴿وَنُنَزِّلُ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَسَارًا﴾ [اسراء:٨٢]

(ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی ـ دلها از بیماری ـ و رحمت بر مؤمنان است ولی به ضرر و زیان ستمگران می افزاید).

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَوَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [توبه:١٤و١٥]

(و ـ با فتح وپیروزی مومنان بر کافران ـ سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد و کینه را از دلهایشان بر می‌دارد)

بیماری جسم

بیماری جسم، نقطه‌ی مقابل صحت وسلامتی آن است و طبیعی است که بیماری، قوای طبیعی بدن را فاسد می کند واز بین می برد مانند: فاسد شدن قوای مدرکه، بدینصورت که کاملاً از بین بروند مانند نابینا شدن و لال شدن. یا کاملاً از بین نروند، ولی به گونه ای باشند که چیز ها را وارونه ببینند و وارونه احساس نمایند. مثلاً شیرین را تلخ وتلخ را شیرین درک کنند. ویا چیزهایی را که در عالم خارج وجود ندارند به ذهن خطور کند که وجود دارند. ودر این راستا ذهن و ادراکات بشری دچار هرج ومرج و تداخل بشود.

و نمونه‌های دیگری از فاسد شدن حرکت طبیعی بدن، ضعیف شدن دستگاه هاضمه وگوارش و ناپسند داشتن غذاهای سالم ومورد نیاز بدن و دوست داشتن چیزهای مضر برای بدن را می‌توان نام برد که اینگونه بیماریها باعث رنج فراوان برای جسم آدمی می‌شوند. ولی با وجود اینگونه بیماریها، بدن کاملاً نابود نمی‌شود بلکه به سبب مختل شدن حرکت ارادی آن، دردهایی به سبب فساد کمی یا کیفی نصیب بدن می‌شود. وفساد کمی ممکن است به خاطر نقصی باشد که با خوردن غذا رفع شود ویا بخاطر زیادتی باشد که با استفراغ و کم خوری رفع گردد اما فساد کیفی ممکن است به خاطرعوامل بیرونی مثل سردی یا گرمی باشد که با به اعتدال رساندن آنها می‌توان آنرا مداوا کرد.

همچنین اگر قلب انسان بیمار باشد، نیز نوعی فساد در قوای فکری و ارادی فرد پدید می آید. و برایش شبهاتی پیش می آید که حق را نمی بیند و یا آنرا وارونه می بیند به گونه ای که حق را زشت می پندارد، باطل را دوست می دارد. اینجاست که نزد او حق، قالب باطل، وباطل، قالب حق را پیدا می کند و محاسبات او در مورد تمام مسائل، اشتباه و وارونه می شوند. به همین خا طر است که برخی

«مرض القلب» را به تردیدها و گمانها تفسیر کرده‌اند. چنانچه تفسیر مجاهد[1] و قتاده[2] در تفسیر آیه می گوید:

﴿فی قلوبهم مرض﴾ «یعنی در دلهایشان مریضی است»

در دلهایشان شک، تردید و گمان وجود دارد و گاهی به شهوت زنا تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب:۳۲] پس طمع می کند آنکه در دلش، مریضی است. یعنی در دلش حب زنا وجود دارد. و در همین راستا، الخرائطی کتاب «اعتلال القلوب» را در مورد بیماری شهوت نوشت. خلاصه اینکه بیمار، همواره در معرض نابودی است. گرما و سرمای اندک او را از پا در می‌آورد. و انسان بیمار از صحت و توانایی که انسانهای سالم و قوی از آن برخوردار می‌باشند، برخوردار نیست.

---

[1]. مجاهد بن جبیر ابو الحجاج مکی مخزومی، ۳۰ بار قرآن را نزد عبدالله بن عباس خوانده است . سال ۲۱ هـ.ق متولد و سال ۱۰۰ هـ. ق در حالت سجده دارفانی را وداع گفت .

۲. قتاده بن دعامهٔ سوسی ابوالخطاب بصری، سال ٦٠ ه.ق متولد شد و سال ۱۱۷ه.ق دار فانی را وداع گفت. مجاهد و قتاده هر دو از شاگردان برجسته ی عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بودند.

صحت وسلامتی هم اسبابی دارد که بوسیله آنها حاصل می شود وبا اضدادش از بین می رود.اسباب مریضی، مرض را قویتر می کنند ولی با مداوا، بیماری از بین می رود.پس زمانی که عوامل بیماری پیدا شد، فرد بیمار می‌شود و بیماری او شدت پیدا می‌کند و قوای جسمی‌اش تحلیل می‌رود تا جایی که فرد نابود می‌شود. اما اگر مداوا شود، به تدریج بیماری او از بین می رود.

بیماری قلب

این نوع بیماری، در قلب و روان انسان بوجود می آید، مثل خشم ، کینه و نفرت نسبت به دشمنی، که بر تو مسلط شده است. و این موارد، قلب را به درد می آورد. خداوند می فرماید:

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾[توبه:١٤و١٥]
(خداوند سینه‌ها ـ دلهای ـ مومنان را شفا می‌دهد و خشم و نفرت را از دلهایشان می‌زداید)

پس شفایافتن مومنان با از بین رفتن دردها ورنجها از قلوبشان حاصل می‌شود. مثلاً می‌گویند: خشم، غضب و نفرت فلانی، شفا یافت. و یا در قصاص قاتل، اولیای مقتول، شفا حاصل کردند. و یا

مثالهایی مانند اینها، در اینجا شفا یافتن به معنی شفا یافتن قلب و روان انسان از غم، اندوه، خشم، غضب و نفرت های درونی است.

همچنین تردیدها و جهالت، بیماری قلبی بشمار می روند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هلاّ سالوا اذ لم یعلموا؟ فان شفاء العی السوال». (اگر نمی دانستید چرا سوال نکردند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت، پرسیدن است). وکسی که نسبت به چیزی شک وتردید می کند، قلبش احساس درد و بیماری می کند و با رسیدن به علم و یقین در مورد آن چیز، به آرامش می‌رسد و قلبش تسکین می‌یابد به همین خاطر است به عالمی که به سوالی جواب می‌دهد و حق را به طور واضح بیان می‌کند گفته می‌شود که: «قد شفانی بالجواب»: (مرا با این جواب، شفاداد). یعنی مرا به آرامش وآسایش روحی و روانی رساند. پس شک و تردیدهایی که در دل ایجاد می‌شود نیاز به این دارد که فوراً در صدد جواب دادن به آنها برآیم تا روح و روانمان دچار درد و رنج نادانی نشود.

بیماری

باید دانست که بیماری، فاصله اندکی با مرگ دارد. قلب بوسیله‌ی جهل مطلق، بکلی می‌میرد، و بوسیله‌ی بعضی از جهل ها، مریض می‌شود. پس قلب را مرگی ومرضی وحیاتی و شفایی است که مهمتر از مرگ، حیات، مرض و شفای جسم است، یعنی قلب اگر سالم

باشد تمام بدن سالم است و اگر مریض شود یا بمیرد، بدن نیز بیمار می‌شود و می‌میرد[۳].

به همین خاطر، هرگاه شبهات وشهوات وارد قلب بشوند بیماری آن قوت می یابد وهرگاه حکمت و عبودیت و وعظ و ارشاد ودینداری بر آن عرضه شود بیماریش کاهش پیدا کرده و رو به بهبود وسلامتی می‌رود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [حج:۵۳]

(این وسوسه های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دلهایشان بیماری است).

خداوند شبهات شیطانی را مایه ی امتحان و آزمایش دلهای مریض و سخت، قرار داده است.چرا که این نوع دلها، فوراً شبهات و وسوسه‌های شیطانی را می‌پذیرند و در این امتحان وآزمایش، شکست می‌خورند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾ [احزاب:٦٠]

۱. در این باره می توان به حدیثی که ازپیامبراکرم ﷺ روایت شده است، اشاره کرد که فرمود: «الا وان فی الجسد مضغةً اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله». (آگاه باشید که در بدن آدمی، قطعه گوشتی وجود دارد که اگر سالم باشد، تمام بدن، سالم، و اگر فاسد شود تمام بدن، فاسد می شود). متفق علیه مترجم

(اگر منافقان و بیمار دلان وکسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند).

در این آیه نیز خداوند بحث انسانهای مریض القلب را می‌کند و می‌گوید: که اگر دنبال اصلاح قلوبشان نروند آنها را تحت سلطه‌ی ایمانداران در می‌آوریم. بیماری مورد اشاره در این آیه، شهوت‌رانی و زناکاری آنها است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [مدثر:۳۱] (یعنی کسانی که در دلهایشان بیماری نفاق است می‌گویند).

دراین آیات، قلوب انسانهای مریض القلب به قلوب کافران و منافقان تشبیه شده و این نکته بیان گردیده است که آنها دارای قلوب صحیح و سالمی مثل قلوب مؤمنین نیستند، بلکه در دلهایشان، مرض شبهات و شهوات وجود دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲): (که بیماردلان چشم طمع به شما می‌دوزند)

این مرض، مرض شهوت و هوسرانی است، و اگر به قلب صحیح وسالم، زنی عرضه شود هیچ توجهی به آن نمی‌کند، ولی قلب دارای مرض شهوت به سبب ضعف و سستی‌ای که دارد نمی‌تواند در مقابل چنین صحنه‌ای مقاومت کند و به طرف آن زن میل می‌کند و برحسب

میزان واندازه‌ی بیماری که دارد با آن زن مراوده و نزدیکی می کند یعنی هر اندازه، مرض قلب بیشتر باشد، میزان وقوع آن در گناه زنا بیشتر می‌شود، و اگر زنی با لحن وگفتاری نازک و آرام با او صحبت کند بر درون قلب او راه پیدا می کند.

قرآن، شفا دهنده دلهاست

قرآن برای تمام امراض قلب وآنچه در باطن انسان ازشبهات و شهوات قرار دارد، شفا بخش است. در قرآن، دلایل و بیّناتی وجود دارد که حق و باطل را از همدیگر جدا می کند، امراض و شبهات فاسد را که در علم وتصور و درک، اختلال بوجود می آورند، از بین می‌برد، بگونه‌ای که انسان، اشیاء را آنگونه که حقیقت وجودیشان بر آن دلالت می کند می‌بیند و درک واقعی و درستی از محیط و حقایق پیرامون خود خواهد داشت.

در قرآن، انواع حکمت و موعظه ی حسنه در باب تشویق، تحذیر و همچنین داستانهایی مملو از عبرت، پند و اندرز که مایه‌ی اصلاح و درستی قلب هستند، وجود دارد.در نتیجه، قلب به سبب آنها به سوی چیزهایی که برایش مفید است ترغیب می‌شود و از چیزهایی که برایش ضرر دارد دوری می کند و همواره دوستدار حق و حقیقت و ارشاد و وعظ می‌باشد.

قرآن نابود کننده‌ی امراضی است که باعث تصمیم های فاسد و نیّتهای پلید می‌شوند و بحدی با این امراض، مبارزه می‌کند تا قلب را اصلاح کرده، نیت و اراده‌ی قلب را نیز اصلاح نماید. و قلب دوباره به فطرتی برگردد که بر آن، خلق شده است یعنی به همان فطرت پرستش و بندگی روی آورد. همانطور که جسم بیمار پس از مداوا به حالت طبیعی و سلامتی خود بر می‌گردد و همانگونه که بدن از غذاهایی که باعث رشد نمو و او می‌شوند بهره می‌گیرد، قلب نیز از ایمان و قرآن که باعث پاکی و رشدش می‌گردند تغذیه می‌کند[٤].

زکات

زکات از نظر لغوی به معنای رشد و نمو و همچنین به معنای زیاد شدن در صلاح، درستی وپاکی می‌باشد؛ در زبان عربی می‌گویند: «زکا الشیء»: یعنی آن چیز زیاد شد و رشد و نمو پیدا کرد و یا آن چیز پاک شد. همچنانکه بدن انسان نیازمند تغذیه از غذاهای سالم است و بوسیله‌ی آ نها رشد می‌یابد، قلب نیز به تعلیم و تربیت صحیح

٤. خداوند دراین باره می فرماید: ﴿قل هوللذین آمنوا هدی وشفاء والذین لا یومنون فی آذانهم وقر و هو علیهم عمی﴾ (بگو: قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است - ایشان را از راههای گمراهی وسرگشتگی می‌رهاند واز بیماریهای شک و تردید، نجات می‌بخشد و باعث کری گوشها و کوری چشم کافران است). مترجم

نیاز دارد تا رشد نماید و اصلاح و پاکیش افزایش یابد و به طور کا مل، پاک و منزه شود.

و همانگونه که باید مواظب جسم خود باشیم که از ضرر و زیان و اشیائی که مانع رشد آن می شوند جلوگیری کنیم، در مورد قلب نیز، مواظب باشیم که آنرا با غذای سالم تغذیه کنیم که قرآن و سنت می‌توانند تغذیه‌ی سالمی برای قلب باشند و از سایر مواردی که قلب را دچار بیماری و ناتوانی می‌کنند و مانع رشدش می‌شوند، جلوگیری کنیم.

همچنانکه در رشد و افزایش زراعت و نباتات نیز این قاعده حاکم است یعنی باید تغذیه سالم وکود و آ ب داده شود تا زراعت رشد و نمو پیدا کند وا گر ا ین موارد را رعایت نکنیم گیاهان و نباتات و زراعتما ن دچا ر خشکی و نا بودی می گردند.

صدقه

همانطور که آب آتش را فرو می‌نشاند و خاموش می کند، صدقات نیز خطایا و گناهان انسان را از بین می‌برند، و قلب بوسیله‌ی پرداخت صدقات، پاك و منزه می‌شود.چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [توبه:۱۰۳]

(ای پیامبر! از اموال آنها زکات بگیر آنها را بوسیله‌ی‌آن، پاک وسالم نمایی).

و همچنین ترک کردن ودست کشیدن از گناهان وزشتی‌ها باعث پاک شدن قلب می‌شود. گناهان و زشتیها برای قلب، مانند چرک بدن برای جسم، و علف‌های هرزه برای زراعت می‌باشند.

نجات دادن جسم از اخلاق فاسد، مانند خارج کردن خون زائد وکثیف از بدن است، همانطورکه بدن انسان با از دست دادن خون زائد وآلوده شاداب وسرزنده می‌شود و به آرامش و قوای طبیعی خود می‌رسد و رشد و نمو می‌یابد، قلب نیز چنین است. هر زمان که از گناهان و اخلاق فاسد دست می‌کشد و توبه می‌کند و اعمال صالح و نیک را از اعمال زشت و ناپسند جدا می‌کند به تدریج به خلوص نیت و اراده می‌رسد و باعث محکم‌تر و قویتر شدن در انجام اعمال صالحه می‌شود، و به آرامش، دست می‌یابد.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ [نور:۲۱]

(اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد هرگز فردی از شما ـ ازگناه ومعصیت ـ پاک نمی‌گردید).

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾ [نور: ۲۸]

(اگر به شما هم گفته شد برگردید- واجازه ورود به خانه داده نشد- پس برگردید زیرا این برگشتن برایتان پاکتر می باشد) .

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [نور:۳۰]

(ای پیامبر! به مردان مومن بگو چشمان خود را فرو گیرند و عورتهای خویشتن را ـ با پوشاندن ودوری از پیوند نامشروع ـ مصون دارند این برای ایشان زیبنده‌تر ومحترمانه‌تر است. بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند، آگاهتر است ـ و سزا و جزای اعمالشان را می‌دهد).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى(۱۴)وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ [اعلی:١٤و۱۵]

(قطعاً کسی که خویشتن را پاکیزه دارد، نام پروردگار خود را ببرد، نماز گزارد و فروتنی کند، رستگار می‌شود).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا(۹)وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس: ۹ و ۱۰)

(حقیقتا کسی رستگار وکامیاب می گردد ـ که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید وکسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویشتن را ـ در میان کفر و شرک و معصیت ـ پنهان بدارد و بپوشاند).

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾ [عبس:۳]

(ای پیامبر! تو چه می دانی، شاید او- ازتعلیم و پرورش تو بهره گیرد —وخود را پاک سازد).

﴿فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلَی أَنْ تَزَکَّی(۱۸)وَأَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ فَتَخْشَی﴾ [نازعات:۱۸و۱۹]

(بگوآیا میل داری ازآنچه که درآن هستی، رها و پاک گردی وتو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم تا تو از او اندیشناک و بیمناک گردی).

تزکیه در اصل به معنی رشد و نمو وجذب برکت و زیاد شدن خیرات است ولی برای از بین رفتن شر وبدی نیز به کار می‌رود، پس تزکیه هر دو دسته از معانی را دربر دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ(۶)الَّذِینَ لاَ یُؤْتُونَ الزَّکَاةَ﴾ [فصلت:٦و۷]

(وای به حال مشرکان، کسانی که به پاک سازی خود نمی پردازند).

در این جا منظور از زکات، همان توحید در یکتاپرستی و ایمان به خداوند واحد است که به وسیله‌ی آن، قلب پاک می‌شود.

زیرا این توحید، متضمن و در برگیرنده‌ی نفی هر گونه خدایان دروغین غیر از خدای واحد می‌باشد و در عین حال، الوهیّت و پرستش

خدای واحد را در قلب، تثبیت می‌نماید. و این همان حقیقت (لا اله الا الله) است که به وسیله‌ی آن، قلبها به پاکی وخلوص نیت می‌رسند.

تزکیه

تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است درسطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهره‌ی آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می‌گویند: (عدلته) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم خداوند می‌فرماید: ﴿فَلاَ تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ﴾ [نجم:۳۲]

(ازپاک بودن خود، سخن مگویید و مغرور نشوید). و باید دانست که این مطلب با این سخن خداوند که می فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (حقیقتا کسی رستگار وکامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را ـ با انجام طاعات وعبادات وترک معاصی ومنهیات ـ پاکیزه دارد و بپیراید)، هیچ گونه منافاتی ندارد و به همین خاطر است که

خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَی﴾ (نجم/۳۲)[۵] (اوبه کسی که از خدا می ترسد، آگاهتر است).

از آیات فوق، این گونه استنباط می شود که خداوند از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک ومتقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صدد پاک کردن و ایجاد تقوی در خود باشد، نهی نکرده است . چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلْ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء:٤٩]

(مگر آگاه نیستی ازکسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند – وبا لاف وگزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند – بلکه تنها خداوند است که کسانی را که خود می‌خواهد، پاک می گرداند).

یعنی خداوند هر کس را که بخواهد پاک می‌کند و از پاک بودنش هم خبر می‌دهد، همچنانکه کسی که در نزد قاضی است و مسؤل ثابت کردن عدالت شهود است، وجود عدالت را در شهود ثابت می‌کند و سپس به عادل بودن شهود رأی می‌دهد. پس نتیجه گرفته

---

۵. خداوند می فرماید: ﴿انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم﴾ [ممتحنه/۱] (من داناترم ازخود شما به آنچه که پنهان می کنید و یا آشکار می سازید). مترجم

می‌شود که یکی از وسوسه های شیطانی این است که انسان خودش را پاك و متقی بداند[٦].

عدل

عدل همان اعتدال و میانه‌روی است. وعدالت در عمل، همان اصلاح قلب است. همچنانکه ظلم، فاسد کننده‌ی قلب است و در تمام گناهانی که انسا ن ا نجام می‌دهد نسبت به نفسش ظلم می کند. و ظلم در نقطه‌ی مقابل عدل قرار دارد. پس فرد تا زما نی که عادل نباشد نمی‌توا ند ظلم را از نفسش برچیند، زیرا اصلاح قلب بر عدالت، قائم است و فساد آن، بر ظلم و بی‌عدا لتی. پس هر زما ن که انسان نسبت به خودش ظلم کند، ظالم است و نفسش مظلوم واقع می‌شود. و هر زمان نسبت به خودش با عدالت رفتارکند، عادل است و نفسش معدول علیه

٦. در اینجا باید به این مطلب اشاره شود که در مورد بحث تزکیه وپرورش نفس، کتابهای زیادی نوشته شده است. ولی متأسفانه در اکثر این کتابها استناد به احادیث ضعیف وحتی موضوع شده است. ما در اینجا در صدد معرفی این کتابها نیستیم ، بدلیل اینکه آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند. ولی فقط به این مسأله اشاره می کنیم که انسان باید در هرزمینه ای که مربوط به دایره ی اسلام باشد پیروی کردن ازعلما را مد نظر داشته باشد ودر بازار پر از فتنه ی امروزی، فریب رهبران وادی ضلالت را نخورد. وبرای بحث تزکیه نیز به کتابهای منبع و معتبری که در آنها استناد به احادیث صحیح وحسن شده، مراجعه کند. مترجم

(مورد عدا لت وا قع شده) است. و این را بطه‌ی انسا ن با نفسش نسبت به دیگرا ن نیز برقرار می‌شود.

عمل صا لح از عدا لت ذاتی سرچشمه می گیرد و ثمره‌ی کلیه‌ی اعمال انسان چه خیر و چه شر به خودش بر می گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [بقره:۲۸۶][7]

(انسان هر کار نیکی که انجام دهد برای خود انجام داده و هر کاربدی که بکند به زیان خود کرده است).

عمل

عمل، قبل ازاینکه تأثیر بیرونی داشته باشد، در درون قلب تاثیر می گذارد، صالح بودن عمل، رعایت عدالت در حق قلب، و فاسد بودن عمل، ظلم در حق قلب است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت:٤٦] (هر کس کار نیک بکند به نفع خود می کند و هرکس کار بد بکند به زیان خود می کند).

---

۷. دراین باره برای توضیح بیشتر مطلب بیان شده می توان به این آیه اشاره کرد ﴿یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی﴾ [مائده:۸] (ای کسانی که ایمان آورده اید بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی داد گری گواهی دهید، ودشمنی با قومی شما را برآن ندارد که با آنان داد گری وعدالت نکنید. عدالت را برپای دارید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است). مترجم

و در مقابل آن، می‌فرماید: ﴿إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ [اسراء:۷]

(اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید به خودتان بدی می‌کنید).

جماعتی ا ز سلف صالح گفته‌اند که: در انجام حسنات، نوری درقلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [طور:۲۱] (هرکس، در گروکارهایی است که انجام داده است).

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [مدثر:۳۸] (هرنفسی در گرو کارهایی است که انجام داده است).

﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَ يُؤْخَذْ مِنْهَا أُوْلَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا﴾ [انعام:۷۰]

(و به آنان پند و اندرز بده هرکسی درگرو اعمالی است که انجام داده است و مسئول چیزهایی است که به چنگ آورده است و بجزخدا برای ایشان یار، یاور، میانجی و واسطه‌ای نیست و اگر چنین کسی

هرگونه فدیه و تاوانی بپردازد از او دریافت نمی‌گردد و پذیرفته نمی‌شود، آنان درگرو اعمالی هستند که انجام داده‌اند).

همچنانکه کالبد انسان اگر از بیماری نجات پیدا کند و به صحت و سلامتی برسد گفته می‌شود که مزاج و طبیعت او درست شده است، زیرا که بیماری، انحرافی در مزاج و طبیعتِ انسان است که با وجود آن، بدن انسان هیچگاه به اعتدال و سلامتی صد در صد نمی‌رسد زیرا در دنیا همه چیز نسبی است.

قلب نیز چنین است، صحت و سلامتی قلب در عدالت نهفته است و بیماری و درد قلب در انحراف،کجی و ظلم واقع شده و باید دانست که عدل محض از لحاظ علمی وعملی در هیچ چیزی در دنیای مادی قرار نگرفته است. ولی نسبتاً می‌توان عدالت کامل را رعایت کرد و در راستای آن نیز می‌توان قلب را به صحت و سلامتی نسبتاً، کاملی رساند.

و به همین خاطراست که گفته می شود: این بهتر است یعنی نسبت به چیزهایی که دراطرافش وجود دارد بهتر است و یا گفته می شود که راه سلف بهترین و برجسته ترین راه است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ [نساء:۱۲۹]

(شما نمی‌توانید- ازنظرمحبت قلبی - میان زنان عدالت و دادگری کامل برقرارکنید. هرچند هم تمام کوشش و توان خود را بکار برید).

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا﴾ [انعام:۱۵۲]

(و پیمانه و ترازو را تمام وکامل و دادگرانه مراعات کنید و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازهٔ طاقت وتوانش مؤظف نمی سازیم).

خداوند متعال پیامبران را مبعوث و کتابهای آسمانی را نازل کرد برای اینکه مردم، عدل، دادگری و انصاف را به پا دارند و به آن عمل کنند.

باید دانست که بزرگترین عدل و دادگری، عبادت خداوند یکتا وعدم شرک ورزیدن است که عبودیت حقیقی و راه رسیدن به کمال معنوی هم همین است.

پس از عبادت خدا، رعایت عدالت در حق مردم و سپس رعایت عدالت بر نفس است، که بر آن تأکید شده است. و در راستای همه‌ی این امور، اصلاح قلب حاصل می‌شود. پس اصلاح قلب نیاز به میدانی وسیع درعمل برای مبارزه با گناهان دارد، و در این راستا نباید عدالت و میانه‌روی را فراموش کرد.

ظلم

ظلم بر سه نوع است که هر سه نوعش از جمله‌ی امراض قلب به شمار می‌روند و در مقابل آنها عدل قرار دارد که، صحت و سلامتی قلب را در پی دارد. امام احمد بن حنبل رحمه الله تعالی به بعضی از مردم می گفت: «اگر قلب ات را صحیح و سالم نمایی از هیچکس نمی‌ترسی» منظورش این بود که خوف انسان از مخلوق به خاطر امراضی چون شرک و بت‌پرستی و گناه است و هرگاه در قلب انسان ایمان وجود داشته باشد از کسی نمی‌ترسد[٨].

اصلاح قلب

اصلاح قلب به معنی حیات و درخشش قلب است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ [انعام:١٢٢]

---

٨ نقطه اوج این مبحث در این فرموده ی خداوند آمده است: ﴿الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل﴾ [آل عمران:١٧٣] (آن کسانی که مردمان به ایشان گفتند: مردم برای جنگیدن با شما دست به دست هم داده اند و علیه شما گرد یکدیگر جمع شده اند. پس ازایشان بترسید. این تهدیدات، ایمانشان را افزایش داد وگفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی و کارساز است).

(آیا کسی که - به سبب کفر و ضلال همچون ـ مرده‌ای بوده است و ما اورا ـ با اعطاء ایمان در پرتو قرآ ن ـ زنده کرده‌ایم ونور ایمان را فرا راه او داشته‌ایم که در پرتوآن، میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکیهای ـ ظلم، کفر و ارتداد ـ فرو رفته است و ازآن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید).

به خاطر اهمیت صحت و سلامتی قلب است که خداوند درجای جای قرآن در مورد حیات و درخشش قلب و همچنین در مورد مرگ و ظلمت قلب، سخن به میان آورده است چنانکه می فرماید: ﴿لِیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْکَافِرِینَ﴾ (یس /۷۰)

(تا افراد زنده و بیداردل را با آن بیم دهد و برکافران ـ اتمام حجت شود ـ فرمان عذاب، مسلم گردد).

﴿یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [انفال:۲۴]
(ای مؤمنان! فرمان الهی را بپذیرید ودستور پیامبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت می کند که به شما زندگی- مادی ومعنوی، دنیوی واخروی- می بخشد وبدانید که خداوند میان انسان ودل او جدایی می اندازد و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان، گرد آورده می شوید).

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنْ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنْ الْحَيِّ﴾ [روم:۱۹] (خداوند همواره زنده را ازمرده ومرده را اززنده می‌آفریند).

منظور این است که خداوند مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خلق می نماید و در حدیث صحیح آمده است «مثل البیت الذی یذکرالله فیه والبیت الذی لا یذکرالله فیه کمثل الحی والمیت»: (مانند خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند می‌شود و خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند نمی‌شود مانند زنده و مرده است).

و در حدیث صحیح دیگری آمده است که: «اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولاتتخذوها قبورا» (بعضی از نمازهایتان ـ منظور نمازهای نافله است ـ را در خانه‌هایتان بخوا نید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید).

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ [انعام:۳۹] (آنان که آیات ـ جهانی وقرآنی ـ ما را تکذیب می کنند، کر و لال اند و در تاریکیها بسر می برند).

باز خداوند در جای دیگری از قرآن نشانه‌ی نور و نشانه‌ی ظلمت را بیان کرده، می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لاَ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ [نور:۳۵]

(خدا روشنگر آسمانها و زمین است نور خدا به چلچراغی می‌ماند که درآن چراغی باشد وآن چراغ در حبابی قرار گیرد. حباب درخشانی که انگار ستاره ای فروزان است واین چراغ با روغنی افروخته شود که از درخت پربرکت زیتون بدست آید که نه شرقی ونه غربی است. انگار روغن آن بدون تماس با آتش، دارد شعله‌ور می‌شود. نوری است برفراز نوری- نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را نور باران کرده‌اند، به همین منوال هم نور تشریعی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده‌های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان کنار زده‌اند).

این، همان مثال نور ایمان در قلوب مؤمنان واقعی است و سپس می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ(۳۹)أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [نور:۳۹ و ۴۰]

(عمال کافران به سرابی می‌ماند که در بیابانی بی‌آب وعلف، شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که ـ را بمیراند و ـ بحساب او برسد وسزای عمل وی را به تمام وکامل بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است. یا

اعمال آنان بسان تاریکیهایی در دریای عمیق مواجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آنها، امواج عظیم دیگری قرارگرفته باشد و بر فراز امواج، ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری جای گرفته ـ آنچنان ظلمت و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا ـ هر گاه دست خود را به درآورد ـ و بدان بنگرد، به سبب تاریکی وحشتزای بیرون و هراس دل از جای کنده‌ی درون ـ ممکن نیست که آن را ببیند وکسی که خداوند نور را بهره‌ی او نکرده باشد او نوری ندارد تا وی را به راه راست رهنمود کند).

آیه اول، مثال اعتقادات فاسد و اعمال باطلی است که تابع این اعتقادات فاسدمی باشد که صاحب آن اعمال فاسد، فکر می‌کند که با انجام این اعمال، نفعی به او می‌رسد. ولی وقتی به سراغ اعمالش می‌رود چیزی را نمی‌یابد که قابل منفعت باشد. و خداوند به طور کامل به حساب اعمالش می‌رسد. آیه‌ی دوم مثال کسی است که دارای جهل بسیط (مطلق) بوده بی‌ایمان و نادان باشد وکسیکه دارای چنین اوصافی است در تاریکی پشت سر تاریکی، قرار دارد و حق و حقیقتی را نمی‌بیند. زیرا با نور ایمان و علم است که دیدگان باز می‌شوند و می‌بینند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنْ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [اعراف:۲۰۱]

(پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می‌شوند به یاد ـ عداوت ونیرنگ شیطان وعقاب وثواب خداوند ـ می‌افتند و بینا می گردند).

و باز خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ [یوسف:٢٤] (زلیخا ـ قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد. اما برهان خدای خود را دید و منصرف شد).

و این برهان، همان برهان ایمان است که خداوند در قلب یوسف علیه السلام ایجاد کرد و او را از نزدیکی به زلیخا بازداشت و جلوی قصد و اراده‌ی او را گرفت و به سبب آن، خداوند پاداش کاملی را برای یوسف علیه السلام منظور داشت و هیچ گناهی برایش ننوشت، زیرا که یوسف علیه السلام با تاثیر از ایمانش، عمل خیری ـ عدم نزدیکی به زلیخا ـ انجام داد و از آن عمل زشت ـ نزدیکی با زلیخا ـ پرهیز نمود. خداوند می‌فرماید: ﴿أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [ابراهیم:١]

(قرآن را بر تو نازل کردیم تا اینکه مردم را از تاریکیها ـ کفر و بی دینی ـ به سوی نور ـ ایمان و خداپرستی ـ بیاوری).

همچنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ [بقره :۲۵۷]

(خداوند متولی وعهده‌دار امور کسانی است که ایمان آورده‌اند ایشان را ازتاریکیها بیرون می‌آورد وبه سوی نور، رهنمون می گردد. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوتیان ـ شیاطین وداعیان شر و ضلالت ـ متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده، به سوی تاریکیها می کشانند).

﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ [حدید:۲۸]

(ای کسانی که- از اهل کتاب هستید و به خدا و پیغمبران الهی و کتابهای تورات وانجیل- ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیغمبر او- محمد بن عبدالله ﷺ خاتم انبیاء، هم ـ ایمان بیاورید تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد. ـ یکی پاداش ایمان به عیسی علیه السلام و دیگری، پاداش ایمان به محمد ﷺ ـ و نیز برای شما نوری پدیدار گرداند که در پرتو آن، حرکت کنید).

و به همین خاطر است که خداوند برای ایمان دو مثال زده است :

مثال اول مانند آبی است که مایه‌ی حیات و زندگی می‌باشد ولی وقتی که به سیلاب تبدیل می‌شود و به حرکت در می‌آید بر روی آن، کف بسیاری دیده می‌شود.

مثال دوم مانند آتشی است که دارای روشنایی و نور می‌باشد ولی وقتی فلزی را بر روی آن گرم می‌کنند و آن فلز را در آب فرو می‌برند به خاطر گرمی فلز، حبابهایی از آب به شکل کف بر روی آن جمع می‌شود. و در این دو مثال هر دو نوع حباب پس از آرام گرفتن آب (در مثال اول) و سرد شدن آب(در مثال دوم) از بین می‌روند ولی خود آب و فلز داغ شده، باقی می‌مانند که در اینجا کفهای روی آب مثل کفر و باطل است که همیشه رفتنی است وآب وفلز مثل ایمان وحقیقت است که همیشه جاودانه می‌ماند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ﴾ [رعد:۱۷]

ترجمه: خداوند از (ابرهای) آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خود ـ برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن ـ در خود می‌گنجانند، و روی این سیلابها، کفهای زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از

طلا و نقره و غیره جهت تهیه‌ی زینت‌آلات روی آتش، ذوب می‌نمایند، کفهائی همانند کفهای آب بر می‌آورد ـ پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند ـ اما کفها ـ بی‌سود و بیهوده بوده و هر چه زودتر ـ دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم، مفید است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند.

در این آیه، عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاك روی آب و بالای فلزات، معرفی شده است که خیلی زود از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره، سودمند و ماندگاراند.

خداوند در وصف منافقان می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَ يُبْصِرُونَ(١٧)صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ(١٨)أَوْ كَصَيِّبٍ مِنْ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنْ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ(١٩)يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [بقره:١٧تا٢٠]

ترجمه: داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد ـ تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند ـ

آنگاه آتش دور و بر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنها را خاموش و نابود نماید. و ایشان را در انبوهی ازتاریکیها رها سازد، بگونه ای که چشمانشان چیزی نبینند.آنان همچون کران و لالان و کورانند و به سوی حق و حقیقت، راه بازگشت ندارند. یا اینکه داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، ودرآن، انبوه تاریکیها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان فرو برند تا از صدای صائقه در امان بمانند. نمی دانند که خدا از هر طرف، پیرامون ایشان را گرفته است. و هر وقت و هر جا که بخواهد نابودشان می نماید. چنان است که گویی آذرخش آسمان می خواهد نور چشمانشان را برباید. هر گاه که ـ پیش پای ایشان را ـ روشن می دارد، به پیش می روند. و چون ـ محیط ـ ایشان تاریک شود، بر جای خود می مانند. واگر خدا می خواست گوش و چشمان ایشان را از میان می برد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است.

در این آیات، خداوند، منافقان را تشبیه به کسی کرده که می‌خواهد آتش روشن کند و هر زمان که آن را روشن میکند خداوند آن را خاموش می کند، و یا آنها را تشبیه به بارانی کرده که پشت سر هم از آسمان می بارد و همزمان آن، تاریکی ابرها و رعد و برق، آنها را در بر گرفته است و نمی توانند راه را ببینند.

در مورد این مثالهای قرآنی وتفسیر آنها در جایی دیگر بحث خواهیم کرد. ودر اینجا هدف اینست که حیات ودرخشش قلب به وسیله ی ایمان محقق می شود، همچنان که در دعای مأثور آمده است که : «**اجعل القرآن ربیع قلوبنا ونور صدورنا**»: (خدایا! قرآن را بهار بارانی دلها و نور سینه هایمان قرار بده) و ربیع، همان بارانی است که از آسمان می‌بارد و به وسیله‌ی آن، گیاهان می‌رویند.

همچنین رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**ان مما ینبت الربیع ما یقتل حبطا او یلم**»: (آنچه را که بهار می رویاند نه حیوانات را می کشد و نه آنها را به مرگ نزدیک می کند). و عرب فصلی را که در آن اولین باران می بارد ربیع (بهار) نامیده‌اند، به خاطر اینکه باران زیادی می‌بارد و گیاهان را می رویاند. ولی غیر عرب، فصلی را که بعد از زمستان می آید، بهار نامیده اند، و در آن، درختان، شکوفه می‌زنند و از آنها میوه به وجود می آید و برگهای درختان می‌رویند.

قلب زنده

قلب زنده، قلبی است پویا چرا که در آن، نور ایمان و چراغ هدایت وجود دارد. او بخوبی می‌شنود، می‌بینند و می‌اندیشد. و در نقطه‌ی مقابل آن قلب مرده وجود دارد. و از آنجایی که ظلمت جهل و نادانی برآن سیطره یافته است. نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌اندیشد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ﴾ [بقره:١٧١]

(مثال کسانی که کفر ورزیده اند مانند کسی است که — چوپان گوسفندانی باشد و- آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سروصدا نشنوند. کافران نیز کران، لالان وکورانند و لذا ایشان،خردمندانه، عمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند).

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لاَ يَعْقِلُونَ(۴۲)وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لاَ يُبْصِرُونَ﴾ [یونس:٤٢/٤٣]

(گروهی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند ـ هنگامی که قرآن می‌خوانی یا آیه های تازه ای از سوی خدا بیان می‌نمائی. اما گویا چیزی نمی‌شنوند و کرند ـ آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند. و گروهی از آنان به تو ـ می نگرند ـ و در باره ی تو می اندیشند و دلائل آشکار نبوت را درک می کنند و به حقانیت اسلام پی می‌برند، اما انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی بینند- آیا تو می‌توانی نابینایان را راهنمایی کنی هر چند نبینند- و فاقد بصیرت هم باشند).

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ﴾ [انعام:۲۵]

(برخی از آنان ـ هنگام تلاوت قرآن ـ به تو گوش فرا می‌دهند ولی ـ نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن به آن. بدین سبب ایشان را از فایده ی عقل و گوش محروم کرده ایم و گوئی که ـ ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم ـ تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند. اگر آنان همه‌ی دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می گویند: اینها- که تو بر ما ـ می خوانی ـ جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست).

این آیات، اشاره به این دارد که کافران کسانی هستند که قلوبشان مرده است و نمی اندیشند. و قلوبشان نسبت به هدایت الهی هیچ گونه تفکر وتعقلی نمی کند وگوشهایشان حق را نمی‌شنوند و حقیقت را درك نمی کنند.

اینانِ به تمام معنی گمراه هستند. خداوند از زبان آنها می‌فرماید: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ [فصلت :۵]

(می گویند: دلهایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی ـ که یگانه‌پرستی است ـ در میان پوششهائی قرار گرفته است ـ و آنچه می گویی بدان نمی‌رسد ـ و در گوشهایمان سنگینی است ـ و کلام تو را نمی شنوند ـ و میان ما و تو پرده‌ی ستبر و مانع بزرگی است ـ که نمی گذارد ما با تو در یکجا گرد آییم).

کافران پرده‌هایی را که بر قلوب، گوش‌ها و چشم‌هایشان قرار دارد، بیان می کنند، جسمشان زنده است، می‌شنوند و می‌بینند ولی زندگیشان مانند زندگی حیوانات است زیرا که مانند آنها با حواس ظاهریشان می‌بینند، می‌شنوند، می‌خورند، می‌نوشند و به مسایل جنبی و شهوانی خود می‌پردازند، در حالی که از لحاظ حیات معنوی مرده‌ای بیش نیستند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَ دُعَاءً وَنِدَاءً﴾ [بقره:۱۷۱]

(مثال کسانی که کفر ورزیدند مانند کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند).

خداوند کافران را به گوسفندانی تشبیه کرده که وقتی چوپان آنها را صدا می کند، جز سر وصدا چیز دیگری نمی شنوند ، همچنان که خداوند در وصفشان می فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾ [فرقان:۴۴]

(آیا گمان می بری که بیشترآنان ـ چنانکه باید ـ می شنوند یا می فهمند ـ نه آنان، تفکر و تعقل ندارند ـ ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراهتر از آنان).

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [اعراف:۱۷۹]

(ما بسیاری ازآدمیان را آفریده و ـ در جهان ـ پراکنده کرده ایم که سرانجام آنان، دوزخ است ـ این بدان خاطر است که ـ آنان دلهایی دارند که بدانها ـ آیات رهنمود به کمالات را ـ نمی فهمند و چشمهایی دارند که بدانها ـ نشانه های خدا شناسی ویکتا پرستی را ـ نمی بینند و گوشهایی دارند که بدانها ـ مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را ـ نمی شنوند اینان ـ چون از این اعضا چنانکه باید سود نمی جویند ومنفعتها ومضرتهای خود را از هم تشخیص نمی دهند ـ همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته ترند ـ چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می پویند ـ اینان واقعا بی خبر ـ از صلاح دنیا وآخرت خود ـ هستند).

به آیه زیر توجه کنید که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ الإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ﴾ [یونس:۱۲]

(هنگامی که به انسان، ناراحتی و بلایی می رسد ـ که نه خود و نه دیگران نمی توانند آن را دفع کنند ـ چه به پهلوخوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد ـ برای رفع مشکل ـ ما را به کمک می خواند. اما هنگامی که ناراحتی و بلایی را ـ که در مقابل آن درمانده بود ـ از او بر طرف نمودیم راه سابق خود را در پیش می گیرد ـ و خدا را باز هم فراموش می کند تا آنجا که گویا ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است بفریاد نخوانده است ـ واصلاً ضررو زیانی متوجه او نبوده وبلایی بدو دست نداده است).

برخی از مفسران درباره این آیه و آیات مشابه می گویند: هر چند که خداوند در این آیات، عیوب و نقصهای انسانها را بیان داشته و آنها رامورد مذمت وسرزنش قرار داده است اما این آیات، در مورد کافران نازل شده و منظور از انسان در این آیات، همان انسانهای کافر می باشند. پس شخص مسلمان که این نوع تفسیر را می شنود، خیالش راحت شده، و می گوید: خطاب این نوع آیات،شامل انسان مسلمان نمی شود و این سرزنشها و وعیدها و عذابها برای مسلمانان نیست. بلکه این آیات در حق مشرکان عرب، یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و

مشرکان هند وامثال آنها صدق پیدا می کند. باید گفت که اینگونه تفسیرها و برداشتها، برداشتهای دقیق قرآنی نبوده و وهم و گمانی بیش نیستند. چون اولاً: در میان کسانی که خودرا مسلمان، معرفی می کنند، مؤمن و منافق وجود دارد و منافقان، پیوسته میان مسلمانان بوده‌اند که جای آنها در طبقات پائین وخطر ناک دوزخ است. ثانیاً: انسان، ممکن است با وجود اینکه ایمان دارد بخشی از نفاق یا کفر در وجودش، ریشه دوانده باشد. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کانت فیه خصلة منهم کانت فیه خصلةِ من النفاق حتی یدعها : اذا حدث کذب واذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر». (چهار خصلت چنین است که در هر کس باشند آن شخص، منافق خالص است و هر کس که در او یکی از آنها باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد مگر اینکه آنرا ترک نماید. و آنها عبارتند از اینکه هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. اگرامانتی نزد وی گذاشته شود، خیانت می کند، اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمان شکنی می کند و اگر دعوا کند فحش و ناسزا می گوید).

پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث به صراحت بیان فرمود که هر کس خصلتی از این خصلتها در او باشد خصلتی از نفاق دارد و در حدیث

صحیح آمده که پیامبراکرم (ﷺ) به ابوذر [۹] گفت : «إنک أمرؤ فیک جاهلیة». (در تو خصلت جاهلیت وجود دارد) در حالیکه ابوذر رضی الله عنه از صادقترین مردم از لحاظ ایمان و خدا پرستی بود. و در حدیث صحیح دیگری، فرمود :«اربع فی امتی من امر الجاهیلة: الفخر بالاحساب والطعن فی الانساب والنیاحة والاستسقاء بالنجوم». (چهار چیز در امت من از خصلتها و اخلاق جاهلیت اند: فخر کردن به آبا واجداد، طعنه زدن و تمسخر به نسب، مرثیه ثرایی و نوحه خوانی بر میت ، طلب باران از ستاره گان).

در حدیث صحیح دیگری می فرماید: «لتتبعن سنن من کان قبلکم حذوالقذة بالقذة، حتی لو دخلوا جحرضب لدخلتموه. قالوا: الیهود، والنصاری؟ قال: فمن؟». (شما از آداب و سنن پیشینیان قدم به قدم، پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته اند ، شما هم وارد آن می‌شوید صحابه رضی الله عنهم گفتند: هدفتان یهودیان و مسیحیان است؟ فرمود: پس چه کسی است؟!)

و باز در حدیثی صحیح می فرمود: «لتاخذن امتی ما اخذت الامم قبلها• شبرا بشبر و ذراعا بذراع، قالوا: فارس والروم؟ قال: و من

---

۹. ابوذر غفاری (جندب بن جناده) یکی از اولین کسانی است که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورد. درعلم، زهد، جهاد، صداقت گفتار واخلاص، سرآمد بود. انس بن مالک و زید بن وهب از شاگردان مشهور او بودند. درسال ۳۲ ه.ق دارفانی را وداع گفت.

الناس الا هولاء؟». (امت من وجب به وجب و ذراع به ذراع دنبال امتهای گذشته، می رود. یعنی از سنت و آداب آنها تقلید می کند. صحابه رضی الله عنهم گفتند: هدف، فارس و روم است؟ فرمود: مگر غیر از آنها، کسی دیگر هم وجود دارد؟)

ابن أبی ملیکه[۱۰] می گوید: حدود ۳۰ نفر از صحابه ی رسول الله ﷺ را دیدم که همه از وجود نفاق اصغر در خودشان بیم داشتند. همچنین از علی یا حذیفه بن یمان رضی الله عنهما روایت است که می گفت: «القلوب اربعة: قلب اجرد فیه سراج یزهر، فذلک قلب المؤمن، وقلب اغلف، فذلک قلب الکافر و قلب منکوس، فذلک قلب المنافق و قلب فیه مادتان : مادة تمده،فذاک قلب الکافر اجرد فیه سراج یزهر لاهولاء؟ من النفاق حتی یدعها : اذا حدث کذب واذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و الایمان و مادة تمده النفاق، فاولئک قوم خلطوا عملا صالحا • و آخر سیئا». قلوب مردم برچهار نوع می باشند:

۱ـ قلبی که خالص برای خداست و در آن چراغی است که می درخشد ـ چراغ ایمان ـ و آن قلب مؤمن است.

۲ـ قلبی که درغلاف قرار دارد و نور علم و ایمان به او نمی رسد و آن قلب کافر است.

---

۱۰. عبدالله بن ابی ملیکه، اسمش زهیر بن عبدالله بن جدعان قریشی تیمی است. و به ابو محمد مالکی مشهور بود. در زمان خلافت عبدالله بن زبیر، قاضی و مؤذن بود. سال ۱۱۷هـ.ق دار فانی را وداع گفت.

۳ـ قلبی که واژگون و وارونه است و آن قلب منافق است.

٤ـ قلبی که همزمان دو عنصردر آن وجود دارد: عنصر ایمان. و عنصر نفاق. که در این نوع قلبها، اعمال صالح و ناصالح با هم مخلوط شده اند.

پس نتیجه می‌گیریم که هرانسان مسلمان می تواند از مدح وستایش ایمان توسط خداوند واز مذمت وملامت کفر و نفاق توسط او،بهره ای داشته باشد. برخی در مورد ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [فاتحه:۶] یعنی خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما، می گویند:

مؤمن، به راه راست هدایت شده است پس فائده ی طلب هدایتی که در این آیه وجود دارد، چیست؟ دسته ای جواب می‌دهند و می گویند: در این آیه، منظور این است که خدایا! ما را به راه راست ثابت و استوار بدار. بعضی می‌گویند: هدف اینست که خدایا ما را بر راه هدایت ملزم گردان و یا به هدایت ما بیفزا .

باید گفت: منظور از هدایت در اینجا عمل کردن به دستورات خداوند و ترک کردن منهیات او می باشد. انسان با وجود آنکه اقرار به پیامبری محمد ﷺ و حقانیت قرآن ـ بصورت کلی و اجمالی ـ بنماید بازهم نیازمنداست که اعمالی انجام دهدکه به وسیله ی آن بتواند منفعتها را شناسایی کند و از مضرات، پرهیز نماید. وهمچنین اوامر و نواهی قرآن وحدیث را بشناسد، وگاهی در این راه، انسان نمی تواند

تمام اهداف ومقاصد شریعت را به طور صحیح، درک کند پس در این برهه، نیاز زیادی به درخواست هدایت شدن به راه راست از خدا و ثابت بودن برآن دارد. طبعاً هدایت به راه راست، نیاز به شناخت تفصیلی چیزهایی است که پیامبر اکرم ﷺ آورده است.و شناخت کلی نسبت به اوامر قرآنی، مستلزم عمل به آنها به همان روشی است که پیامبرﷺ عمل کرده است. باید دانست که با مجرد دانستن حق وحقیقت، هدایت حاصل نمی شود. مثلاً درصلح حدیبیه در حالی که اکثر مسلمانان آن را دشوار و نادرست می پنداشتند، خداوند خطاب به رسول الله ﷺ فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا(١)لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ [فتح:١و٢]

(ما برای تو فتحی آشکار را فراهم ساخته ایم•هدف این بود که خداوند گناهان گذشته وآینده ی تورا ببخشاید ونعمت خود را برتوتمام نماید وبه راه راست، هدایتت فرماید).

و در مورد موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: ﴿وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [صافات:١١٧و١١٨]

(وبه آندو،کتاب روشنگر ـ تورات ـ عطا کردیم. و آندو را به راه راست، هدایت نمودیم).

مسلمانان با آنکه اتفاق نظر دارند بر اینکه محمد ﷺ پیامبر خدا و قرآن، کتاب الهی است ولی با وجود این، در بعضی از موارد با همدیگر اختلاف نظر دارند. پس اگر همه ی آنها به هدایت درستی در آنچه که اختلاف دارند، قدم می‌گذاشتند، اختلاف هایشان به پایان می رسید و از راه و روشی که در پیش گرفته اند دست می کشیدند و به آنچه به آنها امر شده، عمل می‌کردند وازآنچه نهی شده‌اند دست بر می‌داشتند. ولی اینطور نیست پس همه برحق نیستند و اولیای واقعی، کسانی هستند که خداوند آنها را به راه راست هدایت کرده، و بزرگترین هدایتشان، همین درخواستشان است که در نمازها می‌گویند: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. آنها با وجود اینکه می دانستند که دائماً نیازمند ومحتاج درگاه خداوندی برای هدایت به راه راست هستند، همواره براین دعا، مداومت داشتند تا اینکه در زمره اولیای الله محسوب شدند. سهل بن عبدالله تستری رحمه الله می گوید: هیچ راهی نزدیکتر به خدا از ابراز نیاز به وی، وجود ندارد. خدایی که در گذشته انسان را هدایت کرده ، نیاز است که برای حال و آینده نیز برای ماندن در هدایت از او کمک خواسته شود. و این معنای سخن کسی است که می‌گوید: خدایا ما را به راه راست هدایت نما و بر آن استوار گردان.کسی که می گوید: خدایا درهدایت ما بیفزا، منظورش همان مفهومی است که قبل از این، در مورد آن بحث کردیم. و کلیه ی هدایات چه در گذشته، حال یا آینده تحت اراده ی خداوند، بوده و

هست. پس انسان باید بر حسب علمی که خداوند به او عنایت کرده است، عمل کند تا بتواند هدایت الهی را در حال و آینده، شامل حال خود بگرداند. مردم همگی نیازمند و محتاج این دعامی‌باشند. به همین خاطر، خداوند این دعا را در هر نماز بر آنها فرض کرده است. و زمانی که هدایت به راه راست برای انسان، حاصل گردید پس یاری خداوند و روزی پر برکت وآنچه نفس او در پی سعادت ابدی در جستجوی آنست. برایش حاصل می شود. وحرکت در مسیر دلدادگی به خداوند و رسیدن به کمال معنوی درگرو هدایت حق تعالی واستقامت انسان در این سیر صعودی است.

حیات قلب

باید دانست آنطور که برخی می پندارند که حیات عبارت است از حس و حرکت و اراده یا فقط عبارت است از علم و قدرت. چنانچه حسن بصری و دیگران در مورد حیات پروردگار گفته اند، صحیح نیست. بلکه حیات، وصفی است قائم با موصوف و شرطی است برای علم و قدرت و اراده و از لوازم آنهاست. پس هر زنده ای دارای شعور، درک، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری خویش است. و هر چیزی که علم، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری داشته باشد، زنده است.

حیا نیز از حیات مشق شده است و قلب زنده باعث می شود که صاحبش زنده و دارای حیا باشد و از کارهای زشت و ناپسند دوری کند. پس اگر قلب، زنده باشد، مانع کارهای زشت و نا پسندی می‌شود که آنرا فاسد می‌گردانند. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «الحیاء من الایمان». (حیاء از ایمان است). وهمچنین می فرماید: «الحیاء والعی شعبتان من الایمان، والبذاء والبیان شعبتان من النفاق». (حیاء وکم حرفی، دو جزء از ایمانند وناسزا گفتن وپرحرفی، دو جزء از نفاق هستند).

انسان زنده برخلاف انسان مرده آنچه را که باعث اذیت و آزارش می شود، ازخود دفع می کند درحالیکه انسان مرده، هیچ حرکتی ندارد ونمی تواند چیزی را از خود دفع نماید، و کار افتاده و ناتوان و بی بهره از طراوت زندگی است. پس قلبی که از کار افتاده وناتوان است ودر مقابل طراوت زندگی، خشك شده و در آن حیاتی وجود ندارد مانند زمین خشکی است که لگدمال کردن آن هیچ تاثیری برآن ندارد- بر خلاف زمین سرسبز وخرّم که لگدمال کردن آن باعث از بین رفتن آن می شود- پس زشتیها بر قلب زنده، تاثیر می‌گذارند و آن قلب زنده بر خلاف قلب مرده وبی حیایی که نه حیاتی دارد و نه ایمانی که مانع او بشود ، قدرت واراده جلوگیری انجام زشتیها را دارد.حتی قلبی که زنده است با مرگ جسدش هم

می تواند زنده بماند و زوال روح از جسد، نشانه ی مردن آن قلب نیست چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ﴾ [بقره:١٥٤]

(و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مگوید بلکه آنان زنده‌اند).

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ﴾ [آل عمران:١٦٩]

(وکسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مشمار بلکه آنان زنده اند).

با وجود اینکه آنها مرده اند وشامل آیات زیر می شوند: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران:١٨٥] یعنی هرکس، مزهٔ مرگ را می چشد. و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [زمر:٣٠] یعنی ای محمد! توهم می میری وآنها هم می میرند و ﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ [حج:٦٦] یعنی خدا کسی است که شما را زندگی بخشیده است وبعد شما را می میراند وسپس شما را زنده می گرداند.

پس مرگ طبیعی بمعنی جدایی روح از بدن با مرگ غیرطبیعی که از بین رفتن حیات کلی از روح و بدن است، اختلاف دارد. چنانکه

خواب نیز نوعی مرگ و وفات گفته شده است، در حالیکه در هر یک از این دو نوع مرگ، یعنی مرگ بمعنای جدایی روح از بدن و مرگ بمعنی خواب ، حیات وجود دارد . در یکی حیات معنوی و در دیگری حیات حقیقی نهفته است. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى﴾ [زمر:٤٢]

(خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و خوابیدن آنها بر می‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می دارد و ارواح دیگری را ـ که هنوز اجل صاحبانشان فرا نرسیده به تن ـ باز می گرداند تا وقت مشخصی که پایان عمرشان است).

بنابراین زمانی که پیامبر اکرم ﷺ از خواب بیدار می شد، چنین می گفت: «الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور». (حمد وستایش مر خدائی را که بعد از آنکه ما را میراند، دوباره زنده گرداند و به سوی او باز می گردیم).

و درحدیثی دیگر می‌فرماید: «الحمد لله الذی رد روحی وعافانی فی جسدی واذن لی بذکره وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا». (حمد وستایش مر خدائی را که روحم را دوباره باز گردانید وجسمم

را سلامتی بخشید و اجازه ی ذکر و یادش را عطا کرد و مرا بر بسیاری از مخلوقاتش، فضیلت و برتری داد).

و چون بر بستر خواب، آرام می گرفت، می فرمود: «اللهم انت خلقت نفسي وانت توفاها، لک مماتها ومحياها، ان امسكتها فارحمها، وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحين». (پروردگارا! تو مرا خلق کرده‌ای و مرا می‌میرانی، مردن و زنده بودنم برای توست و اگر نفسم را گرفتی به آن رحم کن واگرآن را باز فرستادی از آن به وسیلهٔ آنچه که بندگان صالحت را محافظت می کنی محافظت فرما) و می‌گفت: «بسمک اللهم أموت وأحيا». (پروردگارا! به نام تو می میرم و زنده می‌شوم).

فصل دوم

حسد نیز از بیماریهای قلب است

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمتهایی که شامل حال وی شده است.

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام باخبر شدن از حال کسیکه وضع‌اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‌اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران بدون اینکه آن نعمت را برای خود آرزو بکند. بخلاف غبطه که عبارت است از آرزو کردن نعمت برای خود بدون آرزوی زوال آن از دیگران. بهر حال حسد همان بغض وکینه و کراهت و رنجی است که با دیدن خوبی حال محسود به حاسد دست می‌دهد.

حسد بر دو نوع است

۱- ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است . این حسد، مذموم و ناپسند می باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می آید و همواره با دیدن او دچار ناراحتی می گردد و اذیت می شود و این به صورت بیماری در قلبش می ماند و اگر ببیند

که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می گردد. هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همینقدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد ورنج برای همیشه از بین نمی رود بلکه او مانند بیماری است که دردش با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این، نهایت بدبختی و زیانکاری ا ست.

۲- حاسد برتری محسود را بر خود، ناپسند می داند و دوست دارد بدون آنکه چیزی از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه نیز می گویند.

چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده آن را حسد نامیده است: «لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله الحکمة فهو یقضی بها ویعلمها ورجل آتاه الله مالا و سلطه علی هلکته فی الحق». (حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱ـ مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می کند وبه مردم، علم می آموزد. ۲ـ کسی که

خدا به او مال و ثروتی عنایت کرده است واو را بر آن مسلّط گردانده تا آنرا در راه حق، مصرف نماید).

و روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما چنین است: «لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل والنهار ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه فی الحق آناء اللیل والنهار». (حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱ـ مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب وروز، مشغول خواندن وعمل کردن به آن است۲ـ مردی که خداوند به او مال وثروتی داده و او هم شب و روز، مشغول بخشیدن آن در راه حق است).

پس این نوع حسد که در آن، زوال نعمتی را از دیگری آرزو نکند،بلکه آنرا برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری رحمه الله از ابوهریره رضی الله عنه[11] روایت می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لاحسد الا فی اثنین: رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه اللیل والنهارفسمعه رجل فقال: یا لیتنی اوتیت مثل ما اوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا ورجل آتاه الله مالا فهو یهلکه فی

---

۱۱. ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر دوسی یمانی است که احادیث زیادی را از پیامبر اکرم ﷺ ، ابوبکر و عمر رضی الله عنها روایت کرده است. سعید بن مسیب و بشیر بن نهیک هم از ابوهریره احادیث زیادی، روایت کرده اند. وی از همه ی صحابه، احادیث بیشتری روایت کرده است. و در سال ۵۸ ه‍.ق ازدنیا چشم فرو بست.

الحق فقال رجل: یا لیتنی اوتیت مثل ما اوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا». (حسودی در غیر این دو چیز، درست نیست: یکی دربارهٔ مردی که خداوند به او قرآن داده است و او شب وروز، مشغول تلاوت آن می‌باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می شنود و می گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد، عطا کرده ای به من نیز عطا می کردی تا من هم مانند او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال وثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می کند، شخص دیگری می گوید خدایا !کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیزعطامی کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم).

پس پیامبر اکرم ﷺ حسد را فقط دراین دو مورد، جایز می دانست. و این نوع حسد را علما، غطبه، نامیده اند. که عبارت است از طلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سؤال شود که چرا به غبطه، حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوندبه او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: نقطه ی آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد ورنج نموده است. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس

نیاز به آن نمی‌کرد. پس زمانی که سرچشمه ی این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی توان در نظر گرفت. اما اگر کسی دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه دَربِ رحمتش را برروی دیگری ببندد و نعمتش را از اوبگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیاز نسبت به نعمتی است که آن را از خدایش درخواست می نماید. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد، امتحان وآزمایش می شوند. خداوند نیز می خواهد که انسان، نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه وزشت نخست را. قابل یادآوری است که این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر ونیکی) نیز گفته اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر ونیکی، رقابت می کنند و هر دو، قصد پیروزی دارند، و می خواهند که مقرّب درگاه الهی شوند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش وتقدیر نیز می باشد. چنانکه خداوند می فرماید : ﴿إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ(٢٢)عَلَى الأَرَائِكِ يَنظُرُونَ(٢٣) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (٢٤)يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (٢٥)خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسْ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [مطففين :٢٢-٢٦]

بی گمان، نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسرخواهند برد، برتختهای مجلل تکیه می زنند و ـ به زیباییها ونعمتهای بسیار آنجا

می نگرند- خوشی وخرّمی ونشاط نعمت را درچهره هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال وخالصی داده خواهد شد که دست نخورده وسربسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب وسایر نعمتهای دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و از یکدیگر پیشی بگیرند).

در این آیه، خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمتهای ابدی بهشت با هم مسابقه دهید نه برای بدست آوردن دنیای فانی. واین مفهوم، موافق حدیث پیامبر خدا ﷺ می باشد که در آن از حسادت ورزیدن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی عطا نموده و آن شخص نیز به آن علم خود، عمل می کند و آن را به دیگران یاد می دهد. دوم اینکه خداوند به کسی، ثروتی عنایت کرده وآن شخص نیز آن مال را در راه خدا، انفاق می‌کند اما کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می کند و نه به دیگران یاد می دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی کند، ارزش حسودی ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او، خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین به کسی که ولایت وسرپرستی واگذار می شود و او نیز به عدل وعلم در انجام آن می کوشد و امانت را به اهلش می‌رساند و حق

ولایت را آنگونه که هست ادا می کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می‌نماید، از درجه ی بالایی برخوردار است. و مثال او مانند مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند، حسادت نمی کند. به همین خاطر است که پیامبراکرم ﷺ بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسادت، نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می کند و یا علم اش را به مردم یاد می دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی شو ند. و اگر آنها نیز در راه اشاعه ی مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیز افزایش می‌یابد. همچنین پیامبرخدا ﷺ بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج کننده را در احادیث حسادت، ذکر نکرد. زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، بقدر انفاق و علم آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می افتد نه بخاطر وضعیت خوراك و پوشاك و نوشیدنی و غیره. بنابراین پیامبر خدا ﷺ حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد. چون این دو شخص همیشه در میان مردم، دارای قدر و منزلت زیادی می باشند. و همواره گروه

انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می شوند. عالم به مردم، غذای روح و روان می دهد و صاحب مال، مردم را غذای جسم می دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارندچنانکه خداوند می فرماید : ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَمْلُوكًا لاَ يَقْدرُ عَلَى شَىْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ منَّا رزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفقُ منْهُ سرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ للَّه بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ(۷۵)وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لاَ يَقْدرُ عَلَى شَىْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلاَهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهٌّ لاَ يَأْت بخَيْرٍ أَيْنَمَا يُوَجِّهٌّ هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [نحل:۷۵،۷٦]

(خداوند برده ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست و- درمقابل آن - انسان با ایمانی - را مثال می زند که به او روزی حلال وپاکیزه ای عنایت شده است و او پنهانی وآشکارا ازآن،انفاق می نماید. آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزاست - که مارا بنده ی خود کرد نه بنده ی بندگان خود - وبلکه بیشتر آنان - فرق حق و باطل را - نمی دانند. وخداوند دو مرد را مثال می زند که یکی از آنان لال مادرزاد است و توانائی انجام هیچ کاری را ندارد وسربار صاحب خود بوده وبه هرجا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت. آیا این چنین شخصی برابراست با کسی که - کارکن، نان آور و سراسر خیر و برکت است ومرتباً دیگران را - به عدل وداد می خواند و در جاده‌ی صاف و درست، قراردارد).

مثال اول: خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدّس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته اند مقایسه می کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده ی کسی دیگر باشد وقادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال وثروت عطا کرده و او نیز از این مال وثروت در راه خدا انفاق می‌کند، برابر است؟پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان ا ست چطورشبیه مخلوق عاجز وناتوان می باشدکه قدرت انجام هیچ کار مفیدی را ندارد؟ چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرار داد؟ اصلاً چنین چیزی محال وغیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال، ذات پاک ومقدّسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده اند، مقایسه می‌کند، شریکان وبتانی که نمی توانند حرف بزنند و فکر کنند. آیا کسی که لال است و نمی تواند بیندیشد و قادر به انجام هیچ کاری نیست و وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مانند کسی است که عالم و است و عدالت می کند و به راه راست و عدل دعوت می نماید و خودش نیز به راه راست استوار است؟پس چه رسد که چنین بنده ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر ونهی و بر پا

دارنده ی راه راست است، شریک بکنند.خداوند می فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران:۱۸]

(خداوند ـ با نشان دادن جهان هستی بگونه ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً ـ گواهی می‌دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او ـ در کارهای آفریدگان خود ـ دادگری می‌کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند که جز او معبودی نیست. و او توانا و با حکمت است).

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود:٥٦] (بیگمان، خدای من بر راه راست، قرار دارد).

خیر هرگز، خدا با بتان وشریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده‌ی عباس رضی الله عنه را بزرگ و محترم می‌شمردند. زیرا در آن خانواده عبدالله بن عباس رضی الله عنهما وجود داشت که به مردم، قرآن وحدیث یاد می‌داد و برادر دیگرش به مردم غذا می‌داد. مردم نیز آنها را گرامی می‌داشتند.

همچنین وقتی که معاویه مردم را می دید که احکام و مناسک حج خویش را از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما؛

می پرسند و او به آنها پاسخ می‌دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت است که عمر با ابوبکر در بدست آوردن خیر ونیکی، مسابقه می داد. چنانکه در روایتی که از عمر رضی الله عنه نقل شده است، می‌گوید: «امرنا رسول الله ﷺ ان نتصدق. فوافق ذلک مالا عندی. فقلت: الیوم اسبق ابابکر ان سبقته یوما. قال: فجئت بنصف مالی. قال: فقال لی رسول الله ﷺ: ما ابقیت لاهلک؟ قلت: مثله. واتی ابوبکر رضی الله عنه بکل ما عنده. فقال له رسول الله ﷺ: ما ابقیت لاهلک؟ قال: ابقیت لهم الله ورسوله. فقلت: لا اسابقک الی شیء ابدا».

ترجمه: پیامبر اکرم ﷺ ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم. با خود گفتم: اگر بنا باشد روزی از ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم، امروز سبقت می گیرم. لذا نصف مالی را که داشتم، نزد آنحضرتﷺ بردم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته ام. در آن لحظه ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را آورد. پیامبر اکرم ﷺ به او گفت: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفت: خدا ورسولش را برای آنها باقی گذاشته‌ام. گفتم: ای ابوبکر! من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست).

آنچه را که عمر رضی الله عنه انجام داد، نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه‌ی صحیح بود. ولی ابوبکر رضی الله عنه همیشه نسبت به عمر رضی الله عنه برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر، حسد نمی‌ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی علیه السلام؛ نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است: «بکی لما تجاوزه النبی ﷺ فقیل له: مایبکیک؟ فقال: ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثرممن یدخلها من امتی». (زمانی که پیامبر اکرم ﷺ از کنار موسی علیه السلام گذشت، موسی علیه السلام به گریه افتاد. گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می شوند، از تعداد امتیان من که وارد بهشت می شوند، بیشتراند). (بخاری و مسلم).

در میان صحابه ی رسول خدا ﷺ اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن، دوری می کردند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابوعبیده رضی الله عنه شایستگی امانتدار بودن امت را

از طرف پیامبر اکرم ﷺ بدست آورد و چنانچه پیامبراکرم ﷺ او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی بیند، از کسی‌که‌در خود احساس نقص در امانتداری می کند، مقدم تراست.

در حدیثی که امام احمد بن حنبل[۱۲] روایت کرده است، انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: «**کنا یوما جلوسا عند رسول الله ﷺ فقال: یطلع علیکم الآن من هذا الفج رجل من اهل الجنة. قال فطلع رجل من الانصار ینظف لحیته من وضوء،قد علق نعلیه فی یده الشمال فسلم. فلما کان الغد قال النبی ﷺ مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله، فلما کان الیوم الثالث قال النبی ﷺ مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله**».

(روزی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بودیم. آنحضرت ﷺ فرمود: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضویی که گرفته بود خشک

۱۲ـ انس بن مالک بن نضر ابوحمزه انصاری مدنی، مدت زیادی را با پیامبر خدا ﷺ زندگی کرد و خادم ایشان بود. وی احادیث زیادی ازپیامبر اکرم ﷺ روایت نموده است. سرانجام در سال ۹۳هـ.ق از دنیا رفت.

می کرد و کفشهایش را به دست چپ، گرفته بود. او جلو آمد وسلام کرد. فردای آن روز دوباره پیامبر اکرم ﷺ سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با همان حالت روز قبل، آمد. روز سوم نیز پیامبر اکرم ﷺ سخن روز گذشته اش را تکرار کرد و باز همان مرد با همان حالت قبلی آمد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما دنبال آن مرد براه افتاد وبعداً چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رفتم وگفتم: من با پدرم دچار اختلاف شده وسوگند خورده‌ام که تا سه روز، نزدش نروم. اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه‌ی شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه روز در خانه‌اش بودم. در این مدت، عمل بخصوصی ازآن مرد، ندیدم فقط او شبها زمانی که لباس در می‌آورد ومی‌خوابید، ذکر خدا را می کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرارسیدن وقت نماز صبح می‌خوابید. عبدالله می‌گوید: از آن مرد، جز شکر وسپاس خدا، چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به اوگفتم: ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ گونه مشکلی ندارم. بلکه از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که سه بار فرمود: «اکنون، مردی از اهل بهشت از فلان راه می‌آید». و هر سه بار تو از آن راه آمدی. خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای تا من نیز آنگونه عمل کنم. ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی. پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر خدا ﷺ در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل

خاصی انجام نمی‌دهم که باعث بهشتی شدنم شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبدالله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظور عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش وتمجید قرارمی دهد و در مورد آنان می فرماید: ﴿وَلاَ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [حشر:۹]

(ودردرون خود، احساس ورغبت نیازی نمی کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است وایشان را برخود، ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت، نیازمند باشند).

مفسران می گویند: انصار در دلهایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه ای نسبت به آنچه که از مال فیء[۱۳] به مهاجران داده می‌شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران، تقسیم می کردند با وجود این، در میان اوس وخزرج که از قبایل مدینه بودند، غبطه

۱۳. مال فیء ، مالی است که بدون جنگ در جهاد از کافران به دست می آید. مترجم

وجود داشت به یکدیگر غبطه می خورد. چنانچه در دینداری، با همدیگر رقابت می کردند و اگر یکی از آنها می‌دید که طرف مقابل، کاری را انجام داده که به باعث فضل وبرتری او نزد خدا و پیامبر خدا ﷺ شده است، او نیز فوراً به انجام آن کار، مبادرت می ورزید تا از این فضل وبرتری، بی بهره نماند. البته این مسئله، مسابقه ای برای رسیدن وتقرّب به خداوند تبارك وتعالی بود نه نوعی کینه وبغض نسبت به یکدیگر و حسادت وغبطه ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام ومنصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلوبی وخوشا به حال صاحبان چنین قلوبی زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَفِی ذَلِکَ فَلْیَتَنَافَسْ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [مطففین:۲٦] (مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این ـ چنین شراب و سایرنعمتهای دیگر بهشت ـ با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند).

اما آن حسدی را که مذموم و ناپسند است، خداوند حرام قرار داده است چنانچه در مورد حسادت یهود می‌فرماید: ﴿وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِکُمْ کُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ﴾ [بقره:۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب بخاطرحسدی که در درونشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان ـ به سوی

کفر و به حال سابقی که داشتید ـ بازگردانند با اینکه حقایق برایشان، روشن شده است).

یهودیان، مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد وکینه ای که داشتند آرزو می کردند. زیرا آنها از این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود، خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می کردند. خداوند در این باره، می فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا(۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً﴾ [نساء:٥٤،٥٥]

(آیا آنان به چیزی، حسد می ورزند که خداوند از روی فضل ورحمت خود ـ با برانگیختن محمد ﷺ ـ به مردم ـ عرب ـ داده است؛ ما که به آل ابراهیم ـ ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است ـ کتاب آسمانی و پیامبری و پادشاهی بزرگی دادیم. ولی جمعی از آنان که ـ ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند ـ به کتاب آسمانی، ایمان آوردند وجمعی دیگر، از آن، روی گردانی می کنند ـ و دیگران را هم ـ بازی دادند. وآتش فروزان جهنم برای چنین افرادی،کافی است). همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ [حسد:١ـ٥]

(بگو به خداوندگار سپیده‌دم پناه می‌برم، از شر هرآنچه که خداوند، آفریده است وازشرشب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد ـ وجهان را در زیر تاریکی خود می‌گیرد ـ و ازشرکسانی که در گره‌ها می‌دمند، وازشر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد)

مفسران می‌گویند: این سوره بخاطر حسادت یهودیان و سحری که لبید بن اعصم یهودی در حق به پیامبر اکرم ﷺ انجام داد، نازل شد. پس اگر شخص حسود بر اساس حسادت خود، عمل کند، ستمگر و متجاوز بحساب می آید. در نتیجه، مستوجب عذاب خداوندی می شود. از اینرو باید از حسادت، دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که مورد حسادت، قرار گرفته، مظلوم است و باید در برابر اذیّت و آزار،حسود صبر کند و از شر او به خدا پناه ببرد. تا ایمانش سالم بماند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ [بقره:۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که در وجودشان، ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان، بازگردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملا برایشان روشن گشته است. پس شماگذشت و چشم پوشی کنید تا اینکه خداوند فرمان دهد که در برابرشان چه کار کنید).

خداوند یوسف را بوسیله ی حسادت برادرانش به او موردآزمایش قرار دارد چنانکه برادرانش گفتند:

﴿لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [یوسف:۸]

(یوسف وبرادرش ـ بنیامین که از یک مادربودند ـ نزد پدرمان از ما محبوب ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم ـ واز آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم ـ مسلما پدرمان در گمراهی واشتباه روشنی بسر می برد).

آنها نسبت به جایگاه ومنزلتی که یوسف وبرادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسادت ورزیدند بنابراین، یعقوب علیه السلام به یوسف گفت:

﴿لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ [یوسف:۵]

(خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن ـ چرا که مایه حسد آنان می شود وشیطان ایشان را برآن می‌دارد ـ که برای تو نیرنگ بازی ودسیسه سازی کنند. بیگمان شیطان، دشمن آشکار انسان است).

لذا آنان با صحبت کردن در مورد قتل یوسف وانداختن او در چاه وفروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر

می زفتند و باعث شدند که یوسف برده ی کفّار شود درحق یوسف، ستم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. و در آنجا یوسف بوسیلهٔ زنی که او را به فساد دعوت می کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات، به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را برعذاب آخرت برگزید.ملاحضه می کنیم که یوسف در این جریان هم به سبب محبت آن زن، مظلوم ومورد ستم واقع شد. برادران کینه توزش هم به سبب کینه ای که نسبت به یوسف در دل داشتند باعث شدند او را در چاه انداختند. سپس به عنوان برده ای اسیر و بی اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی وآزادی بود به یوغ بردگی در آوردند وسرانجام او را به زندان انداختند. و این، آزمایش سخت ترین بود. یوسف بزرگترین وسخت ترین مصائب و رنجها را متحمل شد، و با اختیار کامل، راه صبر را برگزید و با تقوایی که داشت همه چیز را تحمل کرد. به خلاف صبر در مقابل ستم هایی که به او روا داشتند. زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. باید دانست که صبر از انجام معصیت از صبر بر مصیبت، افضل است. چنانکه خداوند می فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف:۹۰]

(بیگمان هر کس از خدا بترسد و ـ در برابر گرفتاریها ومصیبتها ـ شکیبایی واستقامت ورزد ـ خداوند پاداش او را خواهد داد ـ چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

انسان مؤمن باید این گونه بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می اندازند یا از سرزمینش بیرون می کنند، باید بر ایمانش، استوار بماند وراه دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر وتحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد وآنها ترک وطن را بردست کشیدن از دینشان، ترجیح دادند و پیوسته مورد اذیّت واقع می شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه های مختلف، مورد اذیّت وآزار، قرار گرفت ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت حتی آنحضرتﷺ بیش از یوسف علیه السلام مورد اذیت و آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد تا یا زنا کند و یا به زندان برود ولی از پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش رضوان الله علیهم اجمعین خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته شدن، راحت تر است. البته باید دانست که مشرکان، پیامبر خدا ﷺ و طایفه ی بنی هاشم را برای مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی، محاصره وتحریم اقتصادی کردند و پس ازمرگ ابوطالب، دایره ی

فشارشان بر پیامبر خدا ﷺ تنگتر گردید. و هنگامی که از بیعت انصار با پیامبر اکرم ﷺ درعقبه‌ی اول ودوم با خبر شدند در صدد برآمدند تا از هجرت مسلمانان به مدینه جلوگیری کنند. وحتی تصمیم گرفتند تا رسول الله ﷺ را به قتل برسانند. اینجا بود که هر کس، می خواست، هجرت نماید، بطور پنهانی، هجرت می کرد. فقط عمر بن خطاب رضی الله عنه و افرادی مانند او با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همهٔ مشرکان، هجرت کردند. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند در مکه ماندند و به زندان، انداخته شدند.

بلی، مصایب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش ﷺ بود. یعنی آنان به اختیار خود، اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان، مورد اذیّت و آزار قرار گرفتند. ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، یک بلای آسمانی بود که یوسف هیچ چاره ای جز آن نداشت. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ [یوسف:٢٤]

(زن ـ زلیخاـ قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهان خداوند را نمی‌دید).

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید، دست نگه داشت. وپس بدینصورت هم صبر یوسف

در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، تا حد زیادی، اجباری بود. و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. همچنین محبوب شدن نزد پدر، به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن این همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه با کفر، بیانگر اوج ایمان و قلهٔ عبودیت است. وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا بخاطر از دست دادن مالش صبر کند، پاداش می دهد. پس پاداش کسیکه در راه ایمان و عقیده اش، رنجها را با اختیار خود با جان و مال، بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید: ﴿ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلاَ يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [توبه: ۱۲۰]

(چرا که هیچ تشنگی وخستگی وگرسنگی درراه خدا به آنان نمی رسد وگامی به جلو برنمی دارند که موجب خشم کافران شود وبه دشمنان دستبردی نمی زنند ـ و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی گیرند ـ مگر اینکه به واسطه ی این اعمال، کار نیکویی برای آنان نوشته می شود وبیگمان، خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

حسادت، یکی از بیماریهای مهم قلبی است. مرضی عام و فراگیر که فقط تعداد اندکی از مردم به آن مبتلا شده اند. معروف است که می گویند: هیچ کس از حسادت، بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند، آن را آشکار می کند و شخص کریم ومحترم آن را پنهان می دارد. به حسن بصری رحمه الله گفتند: آیا مؤمن، حسد می ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف علیه السلام و برادرانش را از یاد برده اید؟ حسد دردل انسان رخنه می کند و تا زمانی که به مرحله‌ی عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری، حسد ورزد باید با بکار بردن صبر و تقوی، اثر آن را از دل بزداید و آن را برای خود، زشت پندارد.

در جامعه‌ی اسلامی بر مسلمانان است که ریشه های حسد و بغض را بخشکانند. و با کسی که حسد می ورزد همکاری ننمایند. بلکه جانب کسی را بگیرند که به او حسد شده است . زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود . و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را رعایت نکرده ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک ازآنها می خواهد هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نماید. همچنین میان کسانی که مشترک دارند. بخاطر پست و

منصب ومال و دولت، حسادت روی می دهد. زیرا هرکدام ازآنها خواهان سهم بیشتری می شود تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می گیرند، حسادت می شود. مانند حسادت برادران یوسف علیه السلام نسبت به وی. وحسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل. چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل بخاطر ایمان وتقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می ورزید. وهمچنین حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شدکه عبارتند از: آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم علیه السلام وکبر شیطان وحسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا، سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که: «ثلاث لا ینجو منهن احد: الحسد، الظن والطیرة وساحدثکم بما یخرج من ذلک، اذا حسدت فلا تبغض واذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض».[۱۵] (هیچ کس از سه چیز، نجات پیدا نمی کند ـ و حداقل یکی ازآنها در هر انسانی وجود دارد ـ که عبارتند از: حسد، گمان بد، فال بد گرفتن. و اکنون به شما راه های مبارزه با آنها را می گویم: اگر حسد ورزیدی، دشمنی مکن. اگر به

۱۵ـ هیثمی در مجمع الزواید می گوید: طبرانی آن را روایت کرده است و در سند آن، اسماعیل بن قیس انصاری وجود دارد که فرد ضعیفی است. (ناشر)

چیزی گمان بد کردی، آنرا عملی مکن. اگر در مورد کاری، فال بدگرفتی، آن را به انجام برسان. ابن ابی الدنیا این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است. در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابو داود) از پیامبر روایت شده است که فرمود: «دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغض وهی الحالقة لا اقول تحلق الشعر ولکن تحلق الدین»[۱۴] (بیماریهای امتهای پیشن در میان شمانیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و اینها، تراشنده و از بین برده اند. نمی‌گویم که موها را می تراشند بلکه اینها دین انسان را می تراشند و از بین می برند).

پیامبر اکرم ﷺ حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است: «و أی داء اکبرمن البخل». (و چه بیماری ای از بخل، بزرگتر است؟) پس باید اینها را درد و بیماری دانست. در حدیثی دیگری پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاهواء والادواء». (پروردگارا! از اخلاق و هواها و بیماریهای زشت به تو پناه می برم). خداوند در مورد رسول الله ﷺ می فرماید: ﴿وَإِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [قلم:٤] (ای پیامبر! تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی). ابن عباس رضی الله عنهما و ابن

١٤ـ روایت ترمذی(٢٥١٠) و احمد(١٦٧/١، ١٦٧)و طیالسی(١٩٣) و بیهقی در سنن(١٠/ ٢٣٢) و شعب الایمان(٨٧٤٧).

عیینة[۱۵] و احمد بن حنبل می‌فرمایند که ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ به معنای دین عظیم و بزرگ است. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ به معنای دین اسلام است. عایشه رضی الله عنها می فرماید: اخلاق پیامبرخدا ﷺ قرآن بود. حسن بصری[۱۶] رحمه الله می گوید: اخلاق و آداب قرآنی، همان خلق عظیم است.

هوس، یک چیز عارفی است اما بیماری، چیزی است که قلب را بدرد می آورد و باعث فساد آن می شود. در حدیث قبلی، حسد درکنار بغض ذکر شده بود. زیرا شخص حسود دوست ندارد که فضل خداوند بجز خودش، شامل کسی دیگر هم بشود. وبه تدریج، حسودیش به بغض و کینه، تبدیل می شود. او دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد،هیچ اتفاقی نمی افتد.بخاطر همین است که خود حسود دست به کارمی شود تابه او(محسود) ضرر و زیانی برساند. چنانکه قرآن در مورد امت های گذشته، می فرماید: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ [جاثیه:۱۷]

۱۵ـ او، سفیان بن عیینه بن ابی عمران میمون الهلالی ابو محمد کوفی اعور است. امام شافعی رحمه الله، ابن معین، ابن راهویه و فلاس از او احادیث زیادی را روایت کرده اند. و درسال ۱۹۸هـ.ق فوت کرد.

۱۶ـ حسن بن ابی الحسن یسار بصری، ابوسعید،آزاد کننده زید بن ثابت، شیخ اهل بصره بود. درسال ۱۱۰هـ.ق از جهان رخت فرو بست.

(بعد ازآنکه علم وآگاهی ـ ازحقیقت دین و احکام آن ـ پیدا کردند دراین هنگام به سبب برتری جویی وعداوت وحسادت، با یکدیگر، اختلاف کردند). اختلافشان به علت عدم علم وجهلشان نبود بلکه آنها حق را می شناختند، ولی بعضی از آنها به سبب حسادت، به دیگران تجاوز و بغاوت کردند. انس بن مالک رضی الله عنه می گوید که نبی اکرم ﷺ فرمود: «لاتحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وکونوا عباد الله اخوانا٠ولا یحل لمسلم ان یهجراخاه فوق ثلاث لیال، یلتقیان فیصد هذا ویصد هذا وخیرهما الذی یبدا بالسلام».[۱۷] (نسبت به همدیگر حسادت نورزید وبغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید وبه یکدیگر پشت نکنید، وبندگان حقیقی خداوند باشید و با یکدیگر برادروار زندگی کنید. برای انسان مسلمان، جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه کند. طوری که با هم روبروبشوند، هرکدام چهره اش را برگرداند. و بهترین آن دو نفر، کسی ا ست که ابتدا سلام کند).

در حدیثی دیگر انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «والذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه».[۱۸]

۱۷ـ بخاری(۵۱۴۳، ۶۰۶۴) و مسلم(۲۵۶۳).

۱۸ـ بخاری(۱۳) و مسلم(۴۵)

(سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که هیچ یک از شما مومن بشمار نمی رود تا زمانی که آنچه راکه برای خود دوست دارد برای برادرش دوست نداشته باشد). خداوند نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا(۷۲)وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَالَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [نساء:۷۲،۷۳]

(در میان شما گروهی هستند که ـ منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی‌روند و ـ سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و ـ در جنگ ـ شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد ـ وپیروزی وغنیمتی به شما دست داد ـ درست مثل اینکه هرگز میان شما وایشان مودّت ودوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آنان می‌بودیم و ـ از این پیروزی ودستاورد فراوان غنیمت ـ بسی بهره می‌بردیم).

این درنگ کنندگان و پشت کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادران مسلمانشان نمی‌پسندیدند، بلکه اگر مومنان به مصیبتی گرفتار می آمدند آنها خوشحال می‌شدند و

اگر نعمتی به مؤمنان دست می داد، ناراحت می شدند و دوست داشتندکه آن نعمت به آنها هم می رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می کردند وغرق دنیا پرستی وشیفته ی ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آنها ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبرخدا ﷺ و روز قیامت، ایمان می داشتند، برادران مؤمن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهایی که به آنها می رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان داران می رسد ناراحت می شدند. هر کس را که خوشحال نکند آنچه که مؤمنان را خوشحال می نماید و ناراحت نکند آنچه که مؤمنان را ناراحت می‌کند، از جمله ی مؤمنان، محسوب نمی شود. عامر شعبی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نعمان بن بشیر رضی الله عنه در حال ایراد خطبه، می گفت: «سمعت رسول الله يقول: مثل المؤمنين في توادهم وتراحمهم وتعاطفهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكى منه شيءتداعى‌له سائرالجسد بالحمى والسهر».[۱۹]

(شنیدم که پیامبر خدا ﷺ می فرمود: مؤمنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضای جسم، همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو فرا می‌خوانند).

۱۹ـ بخاری (٢٤٤٦) و مسلم(٤٥٨٥).

همچنین ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: پیامبرخدا ﷺ با فروبردن انگشتان دستهایش در یکدیگر فرمود: «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا»[۲۰]

(مؤمن برای برادر مؤمنش مثل پیکره ی یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می دارد).

آزمندی و بخل

آزمندی و بخل از جمله امراض قلب بوده و حسادت از هر دوی آنها بدتر است. در حدیث صحیحی که ابو داود روایت کرده است پیامبراکرم ﷺ فرمود: «الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطیئة کما تطفئ الماء النار».[۲۱]

(حسادت، نیکیها را از بین می برد، همچنانکه آتش، هیزم را می سوزاند و صدقه دادن، گناهان را پاک می کند همچنانکه آب، آتش را خاموش می نماید).

شخص بخیل و حریص، نعمتها را از خودش هم دریغ می کند و از نعمتهایی که خداوند به دیگران عنایت کرده است، ناراحت می شود.

۲۰ـ بخاری (۲۳۱٤) و مسلم(۲۵۸۵).

۲۱ـ ابن ماجه (٤۲۱۰) بروایت انس بن مالک، و ابوداود(۵۷٤/۲) بروایت ابوهریره رضی الله عنه.

خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِکَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ﴾ [حشر:۹]

(وکسانی که از بخل و حسد نفس خود محفوظ بمانند، رستگار می شوند).

رسول الله ﷺ می فرماید: «ایاکم والشح فانه اهلک من کان قبلکم امرهم بالبخل فبخلوا وامرهم بالظلم فظلموا وامرهم بالقطیعة فقطعوا»[۲۲] (از آزمندی جداً پرهیز کنید. زیرا کسانی راکه قبل از شما بودند، نابود کرد.آنها را به بخل و ظلم و قطع رابطه ی خویشاوندی وا داشت آنها نیز بخل ورزیدند ، ستم روا داشتند و قطع رحمی کردند).

صحابی گرانقدر عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه درهنگام طواف خانه خدا این دعا را تکرار می کرد: «اللهم قنی شح نفسی». (پروردگارا مرا از بخیلی وآزمندی نفسم نجات ده). مردی پرسید: چرا این دعا را زیاد تکرار می کنی؟ گفت: اگر حرص و بخل در انسان ریشه دوانید، به ظلم وسرکشی و قطع صله ی رحم، منتهی می شود.

پس بخل و حسد دو نوع بیماری هستند که سبب می شوند تا نفس، نسبت به چیز هایی که برای او مفید است بغض و کینه داشته

۲۲ـ روایت ابو داود (۱٦۹۸) و احمد (۱۵۹/۲)

وچیزهایی راکه برای او ضرر دارد، دوست داشته باشد. به همین دلیل است که حسادت معمولاً باغضب همراه است.

عشق

شهوت وعشق نیز دو نوع بیماری دیگراند که باعث می شوند تا نفس هر چه را که برایش ضرر داشته باشد، دوست بدارد و هر چیزی را که برایش نفع داشته باشد، ناپسند شمارد. عشق،یک بیماری روانی است که هر گاه، تقویت گردد، باعث بیمار شدن جسم نیز می شود.

وچه بسا که انسان را دچار نوعی وسواس و مالیخولیا نماید و یا اینکه باث ضعف جسمی و لاغری وی گردد.

هدف کلی از بحث پیرامون بیماری قلب این است که قلب انسان به سبب این بیماری، تغییر فطرت می دهد و در تشخیص خوب وبد دچار اشتباه می گردد ، خوب را بد وبد را خوب، ضرر را فایده و فایده را ضرر می پندارد و همچون کسی می شود که از لحاظ جسمی بیمار شده وهر چیزی را که برای بدنش ضرر دارد، دوست می دارد.طوری که اگر چیزی از او دریغ شود، ناراحت می شود واگر به او داده شود باز هم بیماری اش افزایش می یابد. مانند کسیکه عاشق است . دیدن ، لمس کردن معشوقه و شنیدن صدای او باعث رنجش او می‌شود و او را منحرف می‌کند. حتی باتصور معشوقه اش ، شهوت

رانی می کند وبیماریش را تسکین ولی در عین حال، افزایش می دهد. در حدیثی آمده است: «إن الله یحمی عبده المؤمن الدنیا کما یحمی احدکم مریضه الطعام والشراب».[۲۳]

(خداوند بنده ی مؤمنش را از دنیا پرستی حفاظت می کند همانطوریکه شما، بیمار خود را از آب و خوراک باز می‌دارید).

در مناجات موسی علیه السلام که امام احمد آنرا در کتاب «الزهد» از وهب بن جریر[۲٤] روایت کرده، آمده است که: (خداوند می فرماید: من بندگانم را از دنیا پرستی و یاد آن، باز می دارم همانگونه که چوپان دلسوز، شترانش را از چراگاههای هلاک کننده باز می دارد. همچنین بندگانم را از آرام گرفتن در دنیا و عیش و نوش دنیا دور می نمایم، همانگونه که چوپان دلسوز، شترانش را از استبل فریبنده دور می کند. و این، بدان خاطر نیست که آنها نزد من ارزشی ندارند، بلکه به خاطر این است که بندگانم سهم خود را از فضل و کَرم من بطورکامل دریافت کنند. وبدون اینکه دنیا و خواهشات نفسانی آنها را ناقص کند.[۲۵] باید دانست که شفای بیمار، در برطرف

۲۳ـ روایت احمد (٤٢٨/٥).

۲٤ـ او وهب بن جریر بن حازم ازدی ابوالعباس بصری است. از پدرش وشعبه وحماد بن زید احادیثی روایت کرده است. درسال ۲۰۷هـ.ق دار فانی را وداع گفت.

۲۵ـ کتاب الزهد(٦٥/١) تألیف احمد بن حنبل.

شدن این بیماری می باشد. بلکه با بیرون شدن این عشق مذموم، بیمار شفا می یابد).

درمورد انگیزه ی عشق، دو رأی وجود دارد: دسته ای می گویند: سرچشمه ی عشق، اراده ونیت است و این، سخن مشهور است. گروه دیگری می گوید: سرچشمه ی عشق، تصورات و خیال پردازی است، بگونه ای که معشوق در ذهن عاشق، بمراتب بهتر از آنچه که هست، تجلی پیدا می کند. این گروه می‌گویند: نباید خداوند راعاشق ویا معشوق توصیف کرد زیرا خداوند از خیال پردازی، پاک است. اما برخی از گروه اول، خدا را به عاشق بودن توصیف می کنند زیرا عشق را به معنی محبت کامل می دانند. و خداوند دوست دارد. چنانچه در روایتی از عبدالواحد بن زید[۲۶] نقل شده است که خداوند می فرماید: «**لا یزال عبدی یتقرب الی، یعشقنی واعشقه**».[۲۷] (پیوسته بنده به سوی

۲۶ـ عبدالواحد بن زید عبدی نام دارد. او درسال ۱۷۰هـ.ق فوت کرده است.

۲۷ـ ابونعیم در حلیه الاولیاء (۱٦٥/٦) آنرا روایت کرده است و در پایان آن، می گوید: «این حدیث را عبدالواحد از حسن بصری بصورت مرسل، روایت نموده است. و این حدیث، جزو مرسل های مقبول حسن، شمرده نمی شود زیرا در سند آن ، محمد بن فضل و عبدالواحد بن زید وجود دارند و هر دوی آنها ضعیف اند». قابل یادآوری است که یحیی بن معین محمد بن فضل را در جایی کذاب خوانده است و در جایی دیگر گفته است: او چیزی نیست. و احمد بن حنبل در مورد او می گوید: مصیبتها می آفریند. الضعفاء الکبیر(١٢٠/٤). و امام بخاری دربارهٔ عبدالواحد بن زید می گوید: محدثین او را

من نزدیک می‌شود. با من عشق می‌ورزد، من نیز به او عشق می‌ورزم).
این سخن بعضی از صوفیان است که جمهور علماءآنرا در مورد خدا قبول ندارند و این نوع الفاظ را شایسته‌ی خداوند نمی دانند. زیرا عشق، بیانگر محبتی افراطی است که اضافه از حد و اندازهٔ آن است. و این محبت، دارای ظرفیت محدودی می باشد. بر خلاف محبت الله که نامحدود است. به همین خاطر می گویند که استفاده از کلمه‌ی «عشق» در مورد خدا به طور کلی ناشایست و نادرست می باشد. لفظ عشق غالباً از نظرعرفی به محبت انسان با زن یا پسر بچه، اطلا ق می شود و شامل محبت کردن به خانواده و پست و مقام و انبیاء و صالحین نمی شود. همچنین کلمهٔ عشق متضمن انجام برخی اعمال حرام و خلاف عفت است از قبیل دست زدن و نگاه کردن به زن بیگانه و پسر بچه‌ی خوش قیافه و غیره. حتی محبت افراطی نسبت به همسر و کنیز خود، بقدری که باعث روا داشتن ظلم به همسر دیگر و یا منجر به ارتکاب کار حرام باشد، جایز نیست. مثلا" تن دادن به خواسته های غیر مشروع همسر خود که چه بسا دنیا و آخرت انسان را نابود می کنند مانند اینکه در اختیارش ثروتی بگذارد که او را منحرف سازد و یا در میراث برای او حق بیشتری قایل بشود و ... این است حال عشق حلال. پس عشق به زن بیگانه و پسر بچه ی زیبا که حرام است، انسان را دچار

ترک کرده اند و یحیی بن معین درباره ی وی می گوید: او چیزی نیست. نگا الضعفاء الکبیر(۵٤/۳). لذا این روایت نمی تواند حجت باشد. (ناشر)

چه فسادهایی خواهد کرد؟! باید دانست که در انجام این گونه اعمال، مفاسد بی شماری نهفته است که هم دین و هم آبروی انسان را از بین می برد و عقل و جسم را نابود می گرداند چنانکه خداوند می‌فرماید:
﴿فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب:۳۲]

(ای همسران پیامبر! صدایتان را نرم ونازک نکنیدکه بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند).

کسی که در قلبش، بیماری شهوت باشد واز نگاه به چهره های زیبا لذت ببرد، هر گاه مطلوب مورد نظرش را پیدا کند ، بیماری‌اش عود پیدا می نماید و در طلب و بدست آوردن مطلوب برمی آید . بر خلاف کسیکه از رسیدن به مطلوب مورد نظر، دستش کوتاه باشد که درنهایت ناامیدی، به تدریج از میزان عشق و محبتش می کاهد. اما اگر کسی به دام عشقی افتاد و عفت، پاکدامنی و صبر را پیشه کرد، این شخص به خاطر تقوایی که بخاطر خدا در پیش گرفته است، پاداش داده می‌شود . چنانکه در حدیثی روایت شده که: «إن من عشق فعف وصبر ثم مات كان شهيدا».[۲۸]

۲۸ـ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد(۱۵٦/۵، ۲٦۲، ٦/۵۰، ۵۱) آنرا روایت کرده است. وابن قیم آنرا در زاد المعاد(۲۷۵/٤، ۲۷۷) آورده است و می گوید: «این حدیث از رسول خدا ﷺ به صحت نرسیده است و اصلاً جایز نیست که از سخنان آنحضرت ﷺ باشد زیرا شهادت نزد خداوند، درجه والایی است که در کنار درجه صدیقین، واقع شده است و اعمال و شرایط خاص خودش را دارد.

(هر کس که عاشق شد و پس از آن عفت و پاکدامنی را پیشه کرد و صبر نمود، اگر در این حالت بمیرد شهید است). البته این حدیث را یحیی القتات از مجاهد از عبدالله بن عباس بصورت مرفوع روایت کرده است و حدیث صحیحی نیست. ولی این مسئله، روشن و واضح است که اگر کسی از محرمات، چشم پوشد و از نگاه حرام و سخن حرام و عمل حرام، پرهیز کند و آنچه را در قلب دارد، بیان ننماید تا به سخن ناشایست یا عمل ناشایست منجر نشود. و بر رنجی که از عشق در دل دارد صبر کند، چنین شخصی اهل تقوا به شمار می رود و نزد خداوند، مستحق پاداش زیادی می‌شود. چنانکه ارشاد باری تعالی است: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف:۹۰]

(بیگمان هر کس، تقوی پیشه کند و ـ در برابر گرفتاریها ومصیبتها ـ شکیبایی و استقامت ورزد ـ خداوند پاداش او را خواهد داد ـ چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

و این قاعده در مورد حسادت و سایر بیماریهای قلب، صدق پیدا می کند. اگر نفس انسان، تمایل به چیزی پیدا کرد که باعث ناراحتی و خشم خدا می شود و او خودش را به خاطر ترس از خدا از آن کار، جلوگیری کرد، مشمول بشارتی می شود که در این آیه بیان شده

است: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنْ الْهَوَى(۴۰)فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ [نازعات:٤٠ و٤١]

(واما آن کسی که از جاه ومقام پروردگار خود بترسد ونفس را ازهوا وهوس باز دارد، قطعا بهشت جایگاه او است).

همانطور که می دانید اگر دوستی چیزی در قلب، جای بگیرد، انسان سعی می کند آنرا بدست آورد، حتی دست به انجام بعضی کارها می زند تا زمینه ی حصول آنرا فراهم کند. کسی که محبت زشت و ناجایز یا بغض و کینه ای را در دل داشته باشد و آنها را عملی کند، گناهکار می شود. مثلاً شخصی را از روی حسد، دوست ندارد و حق او را ضایع می‌کند و در حق او دشمنی روا می‌دارد، یا شخصی را بیش از اندازه دوست دارد و به خاطر او مرتکب حرامی می شود و یا واجبی را ترک می‌کند. و چیزهایی را بخاطر مشابهت با او دوست می‌دارد. چنانکه کسی گفته است:

أحب لحبها السودان حتى أحـب لها سـود الكـلاب

یعنی: بخاطر دوستی او تمام سیاه پوستان و حتی سگان سیاه را دوست دارم.

شاعر بخاطر اینکه زن سیاه رنگی را دوست دارد، یعنی بخاطر معشوقه اش حتی سگهای سیاه را نیز دوست دارد! اینها بیماریهای قلب

هستند که از تصوّرات و ارادات فاسد قلبی سرچشمه می گیرند. از خداوند خواستاریم تا قلبهایمان را از هر دردی شفا دهد.همچنین از منکرات و کارهای زشت و ناپسند به او پناه می بریم. زیرا قلب برای دوست داشتن خدا است و این فطرتی است که خداوند بندگانش را بر آن خلق کرده است. چنانکه پیامبر خدا ﷺ می‌فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة ، فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه، کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء»[۲۹] (هر انسانی بر فطرت خدا شناسی متولد می‌شود . ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می کنند، همانطور که بچه‌ی حیوان به طور سالم به دنیا می آید ولی بعداً دچارنقص عضو می گردد). ابوهریره رضی الله عنه بعد از روایت این حدیث گفت: اگر دوست دارید این آیه را بخوانید ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [روم:۳۰] (این سرشتی است که خداوند انسانها را برآن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغیر داد) یعنی آن را ازخداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی دینی، سوق داد).

خداوند بندگانش را براساس محبت وعبادت و یگانگی خود، آفریده است. اگر فطرت وجودی انسان، آزاد گذاشته شود تا رشد کند، خواهیم دیدکه خدا را می شناسد و محبت خدا در دلش جای

۲۹ـ روایت بخاری(۱۳۵۸،۱۳۵۹،۱۳۸۵،٦٥٩٩) و مسلم(۲٦٥٨).

دارد. ولی متاسفانه، فطرتهای پاک بخاطر رشد در فضاهای ناپاک و ناخالص، حالت اصلی خود را از دست می دهد و به یهود و نصاری و...گرایش پیدا می کنند. البته اگر انسان بخواهد وتصمیم بگیرد، دوباره به همان فطرت اصیل خود می رسد.

پیامبران علیهم السلام برای تغییر فطرت و سوق دادن آن به سوی فطرتی جدید نیامده اند بلکه برای تثبیت ایمانها و بازگرداندن بشر به سوی فطرت اصیل شان مبعوث شده اند.

اگر در قلب انسان، محبت خالص خدا، جای بگیرد، دیگر دچار محبت خالص نسبت به غیر خدا نمی شود، چه برسد به اینکه دچار محبت نسبت به معشوق شود. یقیناً وقتی که قلب مبتلا به عشق معشوقه ای شد، از محبتش نسبت به خدا کاسته می‌شود. بخاطر همین محبت خالصانه بود که یوسف را خداوندحفاظت نمود: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [يوسف:۲٤] (ما این چنین کردیم ـ ودر حفظ وی در همه‌ی مراحل کوشیدیم ـ تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی ما بود).

اما زن عزیز ـ زلیخا ـ و زنان قومش، مشرک بودند. به همین دلیل دچارعشق یوسف گشتند. و باید دانست که انسان بر اثر نقص در توحید و ایمان، گرفتار این نوع عشقهای کاذب می گردد.

زیرا قلبی که سرشار از ایمان به خدا باشد و همواره به سوی او رجوع داشته و از خدا بترسد، در اینگونه موارد، دو چیز مانع از این می شود که سقوط بکند: یکی توبه و بازگشت به سوی الله که از هر عشق و محبتی، طعم و لذت بیشتری دارد. و محبت خدا در دل، بر سایر محبتها پیروز می شود.

دوم ترس از خداوند: زیرا ترس در نقطه مقابل عشق قرار دارد و جلوی آن را می گیرد. هر کس که مسأله ای را دوست داشته باشد ـ از روی عشق یا به غیرعشق ـ سپس نسبت به مسئله ای دیگر در او محبت بیشتری به وجود بیاید، این محبت نسبت به مسأله ی دوم، او را از ابراز محبت نسبت به مسأله ی اول باز می دارد ویا به دلیل ترس از حصول ضرری که به سبب ابراز محبت نسبت به کسی ممکن است برایش پیش بیاید از آن محبت، دست می کشد.

با بررسی موارد یاد شده به این نتیجه می رسیم که هروقت خداوند در دل بنده از هر کسی دیگر، محبوب تر باشد و بنده از خدا، بیشترازهرچیزدیگری بترسد، دردل چنین انسانی فقط محبت خدا جای می گیرد نه محبت کسی دیگر. مگر غفلتی پیش بیاید و میزان محبت و ترسش از خدا ضعیف گردد. چون ایمان به خدا با اطاعت کردن از دستورات الهی، افزایش و با سرپیچی کردن از دستوراتش، کاهش می‌یابد. پس هر زمان، انسان بخاطر محبت و ترس خدا، اعمال شایسته

انجام دهد و از گناهان دست بکشد، دوستی اش نسبت به خداوند و ترسش از او افزایش می‌یابد و محبت غیر خدا، از قلبش رخت می‌بندد. بیماری‌های جسمی نیز چنین‌اند. صحت و سلامتی بدن، با عوامل سودمند بدست می آید و بیماری و درد به وسیله ی عوامل ضدآن از بین می رود. دارو عاملی است که بیماری جسمی را شفا می دهد. برای قلب نیز باید داروهایی باشد که امراض قلوب را از بین ببرد. صحت و سلامتی قلب با ایمان داشتن به خدا و توحید کامل، حاصل می شود و با دوام توحید و یکتا پرستی پابرجا می ماند. ایمان و علم سودمند و عمل صالح، لازم و ملزوم یکدیگر هستند وپایداری و سلامت قلب به همین سه مورد، بستگی دارد که در واقع غذا و داروی قلب نیز می‌باشند. چنانکه در حدیثی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود:«ان کل آدب یحب ان تؤتی مأدبته وان مأدبة الله هی القرآن».[۳۰] (هر میزبان دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند. و مهمانی الله قرآن است).

همچنین قسمت آخر شب، و وقت اذان و اقامه و در سجده و بعد از نمازها و استغفار گفتن، موارد دیگری از ضیافت خدا می‌باشند. استغفار و طلب آمرزش گناهان از خدا مسأله ای مهم وجدی است که

۳۰ـ روایت دارمی (۵۲۱/۲، ۵۲۳) و طبرانی در المعجم الکبیر(۱۲۹/۹، ۱۳۰) و عبدالرزاق (۳۶۸/۳، ۳۷۵) و ابن ابی شیبه (۱۲۵/۶، ۱۲۶) شبیه روایت فوق را روایت کرده اند.

باید انسان مسلمان به آن توجه داشته باشد. هرکس از خداوند طلب آمرزش کند و توبه نماید، خداوند توبه و استغفارش را می پذیرد و بجای گناه و معصیت در نامهٔ اعمالش نیکیها را ثبت می نماید.[۳۱] و باید پاره ای از اذکار و اوراد مسنون را روزانه و هنگام خواب، بخواند و صبر را پیشه گیرد و استوار بماند. با انجام این کارها، دیری نمی گذرد تائیدات الهی شامل حالش شده، ایمان در دلش تثبیت می شود. و بر ادای نمازهای پنجگانه بصورت کامل چه ظاهراً و چه باطناً حریص باید بود. زیرا نماز پایه و ستون دین است.و جمله‌ی: «لا حول و لا قوة إلا بالله» را ورد زبان سازد. یعنی از هیچ تلاش و توانی، کاری ساخته نیست مگر به کمك الله. با گفتن این ورد، بارهای سنگین، سبك می‌گردد و ترس و وحشت از بین می‌رود. و نیز دعا و طلب را فراموش نکنیم زیرا دعای انسان مسلمان به شرطی که در آن عجله نداشته باشد مستجاب می شود. یعنی نگوید: هر چه دعا می‌کنم قبول نمی شود یا خدایا! من اینهمه دعا می‌کنم، و تو قبول نمی‌کنی. زیرا یکی از عوامل مهم درعدم اجابت دعا، عجله کردن برای پذیرفتن آن است.

۳۱ـ یکی از دلایل بارز این مسأله فرموده‌ی خداوند است: **﴿یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاعسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتهم الانهار﴾** [تحریم:۸] (ای مؤمنان به درگاه خداوند برگردید وتوبه ی خالصانه ای کنید تا پروردگار شما، گناهانتان را محو نماید و نابود سازد. وشما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیرآن، نهر ها جاری است). مترجم

و باید دانست که یاری خداوند و پیروزی در گرو صبر، و آرامش و راحتی پس از رنج و مشقت است و آسانی پس از تنگدستی و پریشانی است. و هیچکس حتی انبیاء نیز به انجام و نتیجه ی خیر دست نیافته‌اند مگر با صبر.

پس حمد و ستایش برای خداوندی است که خالق جهانیان است و حمد و منّت لایق اوست به دلیل نعمتی ـ اسلام و سنت رسول الله ﷺ ـ که به بندگانش ارزانی داشته، آنچنان حمد و ستایشی که در مقابل نعمتهای ظاهری ـ سلامتی جسم و چرخه ی طبیعی حیات ـ و باطنی ـ ایمان و خداپرستی ـ کافی و پاسخگو باشد و شایستگی ذات پاک خداوند را داشته باشد. ودرود و سلام خدا بر سرورمان، رسول گرامی اسلام، محمد بن عبدالله ﷺ و آل و اصحابش و همسران پاک اش که مادران مؤمنان می‌باشند و بر پیروان واقعی آن رسول گرامی تا روز قیامت باد.

اضافات و تعلیقات محقق

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد ﷺ وعلی آله و صحبه وسلم.

در فصلهای گذشته، اشاره به این مسئله شد که صلاح حال انسان در عدل است و فسادش در ظلم. خداوند عادل است و مخلوقاتش را

به برقراری عدالت مکلف ساخته است. صحت و سلامتی جسم در گرو سلامتی و اعتدال اعضاء و جوارح نهفته است و انحرافات و کجیهای حاصل شده در اعضای بدن، باعث نقص جسم می شوند. استقامت و صلابت قلب نیز در گرو ایمان و عمل صالح است و با عدم آنها قلب دچار بیماری و نهایتاً مرگ می‌شود. خداوند درچند جای قرآن در مورد بیماری قلب و مداوای آنها سخن به میان آورده است. و در احادیث نبوی نیز به این مسئله اشارات زیادی شده است. خداوند در مورد منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [بقره:۱۰]

(دردلهایشان، بیماری ـ حسودی وکینه توزی با مؤمنان ـ است وخداوند ـ نیز با یاری دادن وپیروزگرداندن حق ـ بیماری ایشان را افزایش می دهد).

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ [مائده:۵۲] (می‌بینی کسانی که بیماری ـ ضعف، شک ونفاق ـ به دل دارند ـ در دوستی ویاری با یهودیان ومسیحیان ـ بر یکدیگر سبقت می گیرند).

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [توبه:۱۴،۱۵] (تا خداوند سینه های اهل ایمان را شفا بخشد ـ و بر دلهای زخمی ایشان مرهم نهد ـ ودرد دیرینه ی اذیت وآزار کفار را از درون آنان بزداید).

﴿قَدْ جَاءَتْكُم مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [يونس:٥٧]

(ازسوی پروردگارتان برای شما اندرزی ـ جهت رهنمود زندگی ـ ودرمانی برای چیزهایی که در سینه ها است ـ همچون کفر و نفاق وکینه وستم ودشمنی با حق وحقیقت ـ آمده است).

﴿وَنُنَزِّلُ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِين﴾ [اسراء:٨٢]
(ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی ـ دلها از بیماری نادانی وگمراهی وپاک سازی درونها از کثافات هوا وهوس وتنگ نظری ـ و رحمت مؤمنان است).

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ [فصلت:٤٤]

(بگو: قرآن برای مؤمنان مایه ی راهنما یی وبهبودی است).

﴿فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب:٣٢]
(صدا را نرم و نازک نکنید که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند).

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِى الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّکَ بِهِمْ﴾ [احزاب:٦٠]

(اگر منافقان وبیماردلان وکسانی که در مدینه ـ شایعات بی اساس واخبار دروغین پخش می‌کنند و ـ باعث اضطراب ـ مؤمنان وتزلزل

دین ایشان ـ می‌گردند از کار خود دست نکشند، تو را برضد ایشان می‌شورانیم وبر آنان مسلط می‌گردانیم).

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ غُرُورًا﴾ [احزاب:۱۲]

(و بیاد آورید زمانی را که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری ـ نفاق ـ بود، می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند). همچنین پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هلا سألوا اذا لم یعلموا فان شفاء العی السوال». (اگر نمی دانستید چرا سوال نکردید؟ زیرا شفای نادانی و جهالت، سؤا ل کردن است).

در این حدیث، پیامبر خدا ﷺ یکی از عوامل مرض قلب را نادانی بیان کرده و سؤال کردن را سبب شفای آن نامیده است. مثلاً شخصی از استاد خود، مساله ا ی را می پرسد. و پس از دریافت جواب می گوید:«الآن شفیتنی یا استاذ»: (شفایم دادی یا تشفی حاصل کردم). در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنهما روایت شده است که فرمود: «إن احدا لا یزال بخیر ما اتقی الله واذا شک فی تفسیر شیء سال رجلا فشفاه»[۳۲] (یعنی انسان تا زمانی در خیر و نیکی بسر می برد

۳۲ـ صحیح بخاری (۲۸۰۳).

که تقوای الهی داشته باشد، واگر در تفسیر و فهم چیزی اشکال پیدا کرد از کسی سؤا ل بکند تا تشفی حاصل نماید).

آنچه که خداوند در بحث بیماری قلب و درمان وشفای آن مطرح کرده به منزله‌ی مردن، لال شدن، کر شدن و کور شدن قلب و یا زنده بودن، شنیدن، دیدن و تعقل قلب است. این افعال و صفاتی که بیان شد از لحاظ معنوی کلاً در مورد قلب ثابت است چون قلبی که ایمان در آن جای دارد زنده است، حقایق را با چشم دل می‌بیند، می‌شنود و در مورد آنها فکر می کند. و قلبی که کفر و الحاد در آن جای دارد مرده است، حقایق را با چشم دل نمی بیند، نمی شنود و در مورد آنها فکر نمی کند.

بیماریهای بدن دو دسته‌اند

نوع اول: مختل شدن بدن بوسیله ی حساسیتها و عواطف.

نوع دوم: مختل شدن بدن ازحرکت طبیعی و اعمال ظاهری.هر دونوع بیماری باعث ایجاد درد و ناراحتی بدن می شوند، همانطورکه با صحت و سلامتی آنها لذت و شادابی حاصل می‌شود. و خداوند بندگانش را در مورد این نعمتها باز خواست خواهد کرد چنانکه می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنْ النَّعِيمِ﴾ [تکاثر:۸] (درآن روز از نعمت ها پرسیده خواهید شد).

یعنی از شکر کردن وسپاس گزاری در مقابل این نعمتها پرسیده می‌شوید. تندرستی، عواطف متعادل و حرکت طبیعی اعضای بدن باعث شادابی و زمینه‌ی کامجوئی بهینه از نعمتها را فراهم می کند . پس لذت بردن و رنج کشیدن نتیجه‌ی برخورداری و عدم برخورداری از موارد یاد شده است. همواره درد و رنج همراه بیماری وجود دارد و گاهی درد و رنج، با چیزی تسکین می یابد ولی پس از مدتی وبا از بین رفتن عامل تسکین، دوباره عود می‌کند پس برای معالجه نیاز به مداوای مستمر و طولا نی است تا بیماری به کلی ریشه‌کن شود.

لذت بردن و درد کشیدن قلب، بزرگ‌تر و سخت‌تر از لذت بردن و درد کشیدن جسم است: وطبعاً بیماری قلب و مداوای آن، بزرگتر و سخت تر ازبیماری جسم و مداوای آن است. گاهی بیماری قلب از شبهات وگمانها سر چشمه می گیرد .چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب:۳۲] (که بیماردلان، چشم طمع به شما بدوزند).

الخرائطی در کتاب «اعتلال القلوب بالاهواء»می نویسد: در قلبهای منافقان، مرض فساد عقیده و اراده وجود دارد و در قلبهای مظلومان نیز دردی است که حاصل ظلم دیگران است و زمانی که مظلوم حقش را بگیرد، تشفی حاصل می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ(۱۴) وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [توبه:۱٤و۱٥]

(وخداوند سینه های اهل ایمان را شفا می بخشد وکینه ها را از دلهایشان بر می دارد).

خشم و کینه وقتی از دل بیرون می‌شود که درد و رنج بیرون شود. مانند اینکه اگر کسی شنوائی و بینائی خود را از دست بدهد چقدر رنج می برد و تا شنوائی و بینائی اش باز نگردد، رنجش برطرف نخواهد شد. قلب انسان نیز عیناً" همین حالت را دارد تا جایی که اکثر حق را نشنود و نبیند ودر موردآن تفکر نکند و نتواند بین خیر و شر، گمراهی وهدایت، حق و باطل تمیز حاصل نماید، به بزرگترین بیماری و رنج گرفتار است. بحث مزاج نیز چنین است، اگر شخصی اشتهای خوردن چیزهای مضر را پیدا کرد و به آنها عادت کرد. به عنوان مثال به خوردن خاک و گل عادت کرد. متحمل رنج فراوان می شود چون هم خوردن اینها مضر و درد آور است و هم از نخوردن آنها احساس درد و رنج می کند! لذا لازم است که او خود را مداوا کند تا اشتهایش، تعدیل گردد. همینطور است مساله ی قلب که اگر شیفته ی چیزی شد که برایش نفعی دربر ندارد، مانند: عشق ورزیدن به زنان بیگانه و به پست و مقام و مال و ثروت، و با نرسیدن به این معشوقها، احساس عدم موفقیت و سرافکندگی و شکست میکندو در صورت رسیدن به آنها نیز متضرر می شود. از اینرو لازم است که قلب، مداوا شود تا سلامتی طبیعی خود را بازیابد.

بغض و کینه ی حسود نسبت به نعمتها یی که خداوند به شخص محسود (کسی که مورد حسد واقع شده) داده نیز مثل بغض و کینه ی شخص بیمار ا ست که مزاج و سلیقه اش نسبت به آب و غذا تغییر کرده است و اگر کسی دیگر، در حضور وی آب و غذا بخورد، نگران می شود. حسود نیز توانایی دیدن نعمتهای الهی را بر کسی دیگر ندارد.

پس حب و بغض نیز وقتی که خارج از حد اعتدال باشد، مثل شهوت و نفرتی است که از حد اعتدال بگذرد. و کور بودن و لال بودن قلب نسبت به دیدن حقایق و تشخیص بین آنچه که برای قلب نفع دارد و آنچه برایش ضرر دارد ، مثل کور بودن و لال بودن جسم از دیدن امور دنیایی وسخن گفتن درباره ی آنها و تشخیص بین آنچه که برای جسم نفع دارد و آنچه که برایش ضرر دارد، می‌باشد. همانطور که نابینا با باز یافتن بینائی خود، بسیار خوشحال می شود، قلب نیزبا بیدار شدن و باز شدن چشم بصیرتش برای دیدن حقایق، بی نهایت، شاداب می گردد. زیرا باز شدن چشمهای ظاهری با باز شدن چشم دل ، قابل مقایسه نیست. و مقایسه ای را که ما مطرح کردیم تشبیهی بیش نیست که بخاطر درک بهتر مطلب بیان کردیم. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَسَارًا﴾ [اسراء:۸۲]

(ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه ی بهبودی ـ دلها از انواع بیماری– ورحمت مؤمنان ـ به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پر خیر و برکت خداوند ـ است ولی به ستمگران جز زیان، چیز دیگری نمی‌افزاید).

البته برای کسی شفا است که بر داروی آن اعتماد بکند که یقینا" مومنان برآن اعتماد می کنند و دارویش را مرهم دردهایشان می نمایند. همانطور که جسم بوسیله ی مختل شدن قوای طبیعی، بیمار و ناتوان می‌شود، قلب نیز با ایجاد اختلال در حب و بغض و پیروی از هواهای نفسانی، بیمار می گردد چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنْ اللَّهِ﴾ [قصص:۵۰]

(چه کسی گمراهتر و سرگشته تر از آن کسی است که از هوا و هوس خود، پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا داشته باشد).

﴿بَلْ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [روم:۲۹] (بلکه ستمگران از هوا و هوس خود، بدون علم و آگاهی، پیروی می کنند).

همچنانکه اگر انسان هر آنچه را که جسمش دوست دارد بدون گوش دادن به قول پزشک ا نجام دهد، صحت اش را از دست می

دهد، قلب نیز اگر همواره از هوا و هوس پیروی نماید از خط اعتدال بیرون رفته و بیمار می‌شود. همچنین اگر فرد بیمار،ندانسته، هر آنچه را که اشتها داشته باشد بخورد و ازهیچ چیز، اجتناب نکند و از خوردن داروهای تلخ، خودداری نماید، متحمل ضرر و زیان زیادی می شود. عیناً کسی که در مقابل داروهای شفا بخش قلب چنین رویه ای داشته باشد و به گناهان و لذتهای فانی دنیا و هر آنچه که نفس اش تقاضا می کند، لبیک گوید، برسد، نهایتا" متحمل ضرر وزیان زیادی می شود و در آخرت نیز نصیبی جز دوزخ و عذابهای الهی، ندارد.

تقوا: یعنی پرهیز کردن از هرچیز مضر و انجام دادن هر عمل سودمند. پس تقوا یعنی عمل کردن به هر چه که مظهر سود و نفع و سلامتی است و دوری کردن از کلیّه ی مظاهر مضر و زشت. و معنای تقوا از نظر شرعی نیز در راستای معنای لغوی آن است. تقوا از نظر شرعی یعنی انجام واجبات، مستحبات و ترک مکروهات و منهیّات. چنانکه، تقوای الهی در قرآن بعنوان یکی از بحثهای اساسی ایمان، مطرح شده است و خداوند از ایمان داران خواسته است که تقوا را رعایت کنند و در حالتی بمیرند که دارای تقوا باشند.[۳۳] از بارزترین

۳۳ـ خداوند می فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون﴾ [آل عمران:۱۰۲] (ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته ی خداوند است از او بترسید ـ با انجام واجبات ودوری از منهیّات، گوهر تقوا را به دامن گیرید ـ و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید). یعنی بر مسلمانی بمیرید. مترجم

نشانه های تقوا این است ا نسان خود را به الله بسپارد، یعنی آنچه را که خدا دستور داده انجام دهد و آنچه را نهی کرده، انجام ندهد. و تشخیص خیر و شر امور را به خدای بزرگ واگذار کند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ [بقره:٢١٦]

(جهاد بر شما واجب گشته است وحال آنکه برای شما ناگوار است، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی دارید وآن چیز برای شما نیک باشد وچه بسا چیزی را دوست داشته باشید وآن چیز برای شما بد باشد).

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنْ الْهَوَى(۴۰)فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ [نازعات:٤٠و٤١] (و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد ونفس اش را از هوا و هوس باز دارد قطعاً بهشت جایگاه او است).

﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ [انفال:٧] (شما دوست دارید که دسته ای در جهاد، نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست).

عدم رعایت تقوای الهی باعث متضرر شدن در دنیا و آخرت می‌شود. قابل یادآوری است که انسان باید خود را از چیزهایی که سبب بیمار شدن جسمش می شود، حفاظت نماید و اگر دچاربیماری شد باید تلاش کند تا خودش را مداوا نماید. در مورد قلب نیز چنین است که باید از صحت و سلامتی قلب مواظبت بعمل آید و در صورت پدید آمدن بیماری به فکر مداوای آن باشد تا گسترش نیابد. تقویت علم و ایمان به خدا، تفکر در هستی و انجام عبادات مشروع از اسباب مهم نگهداری قلب بوده و جهالت و ضعف ایمان و سستی در انجام عبادات، بمنزله بی توجهی به قلب،تلقی می شوند. هر بیماری را باید با داروی خاص خودش، مداوا کرد. مثلاً شبهات را باید با دلایل روشن، و محبت باطل را با محبت حق مداوا نمود. به همین دلیل است که یحیی بن عمار می گفت: علوم بر پنج دسته اند: علمی که باعث حیات و زنده ماندن دین می شودکه همان علم توحید و عقیده ی صحیح است و علمی که غذای دین است همان تفکر و تعقل در معنای قرآن و احادیث است وعلمی که درمان دین است،که علم فتوی و شریعت است و علمی که بلای دین است، و همان بدعتهائی است که ساخته اند. و علمی که از بین برنده ی دین است و آن علم سحر و ساحری و کهانت است).

قلب بر فطرتی صحیح و درست خلق شده و درهرانسان، فطرتی الهی به ودیعه گذاشته شده است تا انسان با بکارگیری آن، فطرت و

نیروی درونی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآورد. ولی در اثر ناملایمات محیطی، فطرت دچار انحراف و گمراهی می شود که پیامبر اکرم ﷺ به مهمترین عامل محیطی در حدیث مبارکش اشاره فرموده است چنانکه می فرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء»: (هرمولود بر فطرت خداشناسی متولد می شود. ولی پدر ومادرش بعدا" او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می کنند.همانطور که بچه ی حیوان، به طور سالم به دنیا می آید ولی بعداً بچه اش دچار نقص عضو می‌گردد). و خداوند دراین باره می فرماید:
﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ(۲۶)وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾
[روم:۲٦و۲۷]

(هر که وهرچه در آسمانها وزمین است ازآن خداست وجملگی فرمانبردار او هستند، اوست که آفرینش را آغاز کرده است وسپس آن را باز می گرداند واین برای اوآسانتراست– زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده ی آن را نیز دارد - بالاترین وصف در آسمانها و زمین متعلق به خدا است).

﴿بَلْ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ(۲۹)فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ﴾ [روم:۲۹و۳۰۳]

(مشرکان ستمگر برای شرک ورزی خود دلیلی ندارند و بلکه ستمگران ازهوا وهوس خود، بدون علم وآگاهی، پیروی می کنند. چه کسی می تواند کسانی را که خداوند آنها را گمراه ساخته است، هدایت نماید؟ اصلاً برای ایشان هیچ یار و یاوری نخواهد بود. روی خود را خالصانه متوجه آئین اسلام کن این سرشتی است که خداوند مردمان را برآن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد وآن را ازخداگرایی به کفرگرایی، از دینداری به بی دینی، سوق داد. این است دین وآیین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی دانند).

در این آیات، خداوند این نقطه را خاطر نشان می‌سازد که بندگانش را بر فطرت خداشناسی ویکتا پرستی خالص،آفریده است. و این همان حرکت طبیعی و فطری قلب است که اگر در راستای خلقتش سوق داده شود در مسیر کمال قرار می گیرد ولی اگر برخلاف فطرت، حرکت کند، در عکس مسیر کمال قرار گرفته، دچار هلاکت و نابودی می‌شود. بی تردید، فطرت سالم برای ادامه‌ی حیاتش نیاز مبرم به آب و غذا داردکه آن چیزی جز علم، عمل و

ایمان نیست. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: «ان کل آدب یحب ان تؤتی مأدبته وان مأدبة الله هی القرآن»[۳٤] (هر میزبانی، دوست دارد که غذای مهمان اش را بخورند، و غذای مهمانی الله، قرآن است).

خداوند قرآن را از آسمان برای شفای دلهای مؤمنان و وسیله ای برای رسیدن به حق نازل کرده است. بی تردید، در این میان، تلاشهایی توسط برخی انسانهای ناباب صورت می گیرد تا رابطه ی انسان با خدا را تیره سازد که صبر و استقانت در مقابل اینگونه مصیبتها مانند صبر در مقابل مصیبتهای جسمی، اجر و پاداش فراوان دارد. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ما یصیب المومن من وصب ولا نصب ولا هم ولا حزن ولا اذی - حتی الشوکة یشاکها - الا کفرالله بها خطایاه».[۳۵] (انسان مؤمن دچار هرگونه اندوه و خستگی‌ای شود حتی خاری که در جسم اش می خلد، باعث کفاره‌ی گناهانش می گردد).

و خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [نساء: ۱۲۳] (هرکس، کار بدی کند در برابر آن،کیفر داده می شود). اگر کسی در این دنیا گناهانش پاک

۳٤ـ شبیه این روایت را حاکم در المستدرک(۷٤۱/۱) روایت نموده و در پایان می گوید: سند آن، صحیح است.

۳۵ـ روایت بخاری (۵۳۱۸) و مسلم (۲۵۷۳).

نشود نیازمند این است که در آخرت، گناهانش پاک شودکه پاکی گناهان در آنجا با عذاب خدا است.

وقتی می گوییم: خدایا! بر فلانی رحم کن. خداوند می گوید: همینکه او را بیمار کرده‌ام، بر او رحم نموده ام. و همچنین پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «**المرض حطة، یحط الخطایا عن صاحبه کما تحط الشجرة الیابسة ورقها**».

(بیماری باعث فرو ریختن می شود. همانطور که درخت خشک شده، برگ هایش را می ریزد، بیماری گناهان را فرو می ریزد).

در مورد برخی از بیماریهای جسمی آمده که اگر انسان به سبب آنها بمیرد، شهید است، مانند: شکم درد، طاعون، سینه پهلو، و همچنین مردن به سبب غرق شدن، سوختن و انهدام چیزی برروی انسان. البته اینها از نظر احکام دنیا شهید، محسوب نمی شوند ولی در آخرت به آنها پاداش شهادت داده می شود. در بیماری های قلب و معنوی اگر کسی صبر را پیشه سازد و به سبب آنها بمیرد ، شهید است . مانند : ترسی که در میدان نبرد به انسان دست می‌دهد.

باید دانست که بخل و ترس از بیماریهای قلب، محسوب می‌شوند که اگر قلب، تن به آنها بدهد، دچار رنج و مصیبت می‌شود واگر به آنها توجه ننماید، آرام می گیرد.

در آخر باید اشاره کرد که قلب انسان مؤمن، همواره در معرض هجوم شیطان و وسوسه هایش قرار دارد. و هر آن، احتمال می رود که دچار انواع بیماریها شود. از اینرو باید شدیداً مواظب بود. و تنها راه مواظبت و نگهداری قلب این است که علم قرآن و سنتهای صحیح رسول الله ﷺ فرا گرفته و به آنها عمل بشود.

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبينا محمد
وعلى آله وصحبه أجمعين